

الگویی برای پیشرفت معرفت فلسفی در برنامه فلسفه برای کودکان

دکتر مهنوش هدایتی

عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی

چکیده

فلسفه برای کودکان، یکی از برنامه‌های آموزشی مهم است که کودکان را در یک کاوشگری فلسفی، بعنوان ابزاری برای درک بهتر دنیا شراکت می‌دهد. یکی از کلیدهای موفقیت این برنامه آن است که همزمان با پیشرفت ادراک و فم مشارکت‌کنندگان از دنیا یا گفتگوی موثرتر، آنها قادر به ارائه ایده‌های بهتر نیز می‌شوند. اگرچه یکی از ارزش‌های بنیادی فبک پیشرفت معرفتی است، اما در ادبیات مربوط به این حوزه، به این مفهوم مهم کمتر پرداخته شده‌است، و آنچه نیز موجود است صرفاً اشاراتی مبهم می‌باشد. در نتیجه دانش آموزان و معلمان، در یک فضای کندوکاو محاوره‌ای و باز، در فضایی که هیچ پاسخی از پیش تعیین شده و یا یک نقطه نظر نهایی و یا پاسخ «صحیح» بی‌چون و چرا که می‌بایست به سمت آن حرکت کرد وجود ندارد، گم می‌شوند. این مقاله می‌خواهد پرده از بنیاد مفهوم پیشرفت معرفتی، در ادبیات مرتبط با فلسفه برای کودکان برداشته، و سپس آن را به سمت مفهوم شایسته‌تری رشد دهد. من معتقدم که پیشرفت معرفتی در فبک بواسطه حرکت از مسائل فلسفی به سوی راه‌های فلسفی، یا بعبارت دیگر از ادراک‌های نامتجانس و نامناسب به سمت ادراک‌های تغییر یافته صورت می‌گیرد، به گونه‌ای که در این مسیر مسائل اولیه‌ای که کندوکاو را با آنها شروع کرده‌ایم، کمتر خودنمایی کنند. چارچوب کندوکاو فلسفی به دانش‌آموزان کمک می‌کند تا سمت و سوی حرکت شان را از مسائل فلسفی به سوی راه‌های فلسفی حفظ کنند، و به آنها کمک می‌کند تا فرسنگ‌شماره‌هایی که به آنها نشان می‌دهد در کجای این مسیر قرار دارند را شناسایی کنند. آنها متوجه می‌شوند که پیشرفت کرده‌اند، نه به این خاطر که پاسخ «صحیح» را ارائه نموده‌اند، بلکه بخاطر اینکه در مقایسه با ادراکات نامتجانس و نامناسب ناشی از سایر راه‌ها، به ادراک بهتری از مسائل دست یافته‌اند. نظر من این است که چنین ادراکی از پیشرفت معرفتی، می‌تواند مشخصه اصلی فبک باشد و بدین صورت می‌تواند چارچوب مورد نیاز برای هدف اساسی این برنامه، که همانا ایجاد پیشرفت معرفتی است، را فراهم آورد.

کلید واژه‌ها: پیشرفت معرفتی، کندوکاو فلسفی، موازنه تأملی، راه حل‌ها، ادراکات

پیش‌گفتار

برنامه فلسفه برای کودکان که با سابقه‌ای نزدیک به نیم قرن جای خود را به خوبی در میان رویکردهای عملی تعلیم و تربیت باز نموده و در کشورهای متعددی از جمله ایران به سرعت گسترش یافته است، بیش از هر چیز مدعی رشد تفکر کودکان آن هم به گونه‌ای فلسفی است. اگرچه تمامی ادبیات نظری این حوزه بر رشد فکری و معرفت فلسفی دانش‌آموزان در حلقه کندوکاو تمرکز دارند، اما در عمل غالباً معلمان با دشواری‌های بسیاری روبرو هستند که یا مسیر پیشرفت فکری را از مسیر فلسفی به مسیر علمی و روانشناختی می‌کشاند، یا بطور کلی مسیر کندوکاو فلسفی را مسدود می‌سازد. کلیتون گلدینگ از پیشروان حوزه فلسفه برای کودکان و استاد دانشگاه ملبورن در سال ۲۰۰۹ مقاله ارزشمندی در ارائه رویکردی با عنوان مسئله ° راه‌حل تالیف نمود که مقاله برگزیده سال شد. در این مقاله گلدینگ ابتدا به نگرش‌ها و تعاریف غلط و همچنین ابهاماتی که در زمینه پیشرفت فلسفی در برنامه فلسفه برای کودکان اشاره دارد، و سپس رویکرد خود را که تعیین فرسنگ‌شمارها برای تخمین جهت حرکت در مسیر شناسایی مسئله فلسفی فعلی به سمت راه حل این مسئله، و شناسایی مسائل جدید می‌باشد، ارائه می‌دهد. گلدینگ با تکیه بر چارچوب نظری لیمن، شارپ و سایر متخصصان حوزه فلسفه برای کودکان و با بهره‌گیری از نظریه‌های اساسی پشتوانه این برنامه مثل نظریات دیویی، باکلا و سایرین، فهرستی هشت مرحله‌ای در اختیار معلمان قراردهد که بر اساس آن قادر به تخمین مسیر پیشرفت فلسفی دانش‌آموزان باشند. و مسئله فلسفی آنها را از طریق گفت‌وشنودی موثر و فعال به موازنه تأملی وارد سازند. بدلیل تکرار مکرر نام برنامه فلسفه برای کودکان در ترجمه مقاله تلاش شده از مخفف آن (فبک) بهره بگیریم.

"این ایدهٔ بهتری است"

پیشرفت فلسفی و فلسفه برای کودکان

مقدمه

چیزهای فوق‌العاده‌ای درخصوص بخشی از یک مباحثه فلسفی بودن، وجود دارد. افراد در یک گفتگوی سرزنده که به نظر می‌رسد بر مبنای تمایلات شخصی‌شان برای دستیابی به یک منبع لذت عقلانی پیش می‌رود، شرکت می‌کنند. وقتی ما ایده‌ای را تا مرزهای کشف نشده دنبال می‌کنیم، از یک طرفی هیجان کندوکاو و از سویی دیگر احساس خشنودی برای رسیدن نهایی به یک نگرش جدید را تجربه می‌کنیم. این تجربه‌ای است که ما آن را «پیشرفت فلسفی» می‌نامیم.

پیشرفت یا عدم پیشرفت فلسفی، یکی از اساسی‌ترین دغدغه‌های برنامه فلسفه برای کودکان (فبک) است.^۱ اگر دانش‌آموزان فبک نتوانند در ارائه ایده‌ها، دیدگاه‌ها و قضاوت‌های بهتر پیشرفتی داشته باشند، پس بقول گاردنر (۱۹۹۵) این برنامه با یک گفتگوی عاری از هر شاخص فلسفی، تفاوتی نخواهد داشت. علی‌رغم اهمیت این موضوع، تا کنون هیچ فهم جامع و نظام‌مندی در حمایت از پیشرفت فلسفی در برنامه فلسفه برای کودکان در دسترس نیست. ادبیات فلسفه برای کودکان تا حد زیادی با موضوعات تربیتی که به پرورش مهارت‌هایی همچون: رشد مهارت‌های فلسفی، فرایندها و نگرش‌ها، و خلق یک حلقه

^۱ برنامه فلسفه برای کودکان توسط متیو لیمن و با همکاری خانم شارپ، برپایه تالیف یک سری داستان‌ها و موضوعات برای معلمان ابداع گردید. اما وقتی در این مقاله من راجع به این برنامه می‌نویسم، الزاماً منظورم به کارهای لیمن و شارپ نیست، بلکه شامل بسیاری از کارهایی که از طرف سایر افراد ولی برگرفته از این برنامه می‌باشد نیز می‌گردد. اگرچه این مقاله صراحتاً به فرم اصلی برنامه فلسفه برای کودکان می‌پردازد، اما اگر به طور شایسته مورد استفاده قرار گیرد می‌تواند برای سایر روش‌های تربیت فلسفی، همچون دیالوگ سقراطی نلسون (۲۰۰۴) و حلقه کندوکاو فلسفی مک (۲۰۰۹)، نیز کاربرد داشته باشد.

کندوکاو موفق سروکار دارد، اما جز اشاراتی گنگ و مبهم به موضوع پیشرفت فلسفی، و چگونگی دستیابی و درک و فهم این پیشرفت زمانی که رخ می‌دهد، چیز دیگری وجود ندارد.^۱

به نظر من، پیشرفت فلسفی یک مفهوم بنیادی در فبک است، که نقص در فهم آن سبب ایجاد مسائلی در رویه برنامه می‌گردد، و از طرفی براین باور هستم که "پیشرفت فلسفی" کودکان در این برنامه، به همان میزان توجهی نیاز دارد که به آموزش تفکر و توسعه حلقه کندوکاو اختصاص داده می‌شود. در این مقاله ما می‌خواهیم مفهومی جامع و سوفسطایی (عقلایی) از پیشرفت فلسفی ارائه دهیم، که می‌تواند تا اندازه‌ای به مسائل پیش روی فبک بپردازد. هدف من این نیست که مفهومی قطعی و نهایی از پیشرفت فلسفی را برای فبک ارائه دهم،^۲ بلکه می‌خواهم دسته‌ای از مفاهیم مربوط به پیشرفت فلسفی که برای بهبود شرایط موجود فبک ضروری می‌باشد را بعنوان محرکی برای گفتگوی بیشتر راجع به این موضوع، مطرح سازم.

وقتی ما از یک مشکل فلسفی به سوی راه حل‌ها حرکت می‌کنیم، پیشرفت فلسفی را رقم می‌زنیم؛ که البته این مفهوم با ارائه راه حل "صحیح" و "درست" تفاوت دارد. تلاش من برآن است که مفهوم پیشرفت فلسفی را با در نظر گرفتن موضوعاتی مثل: مسائل و راه حل‌های فلسفی، کندوکاو فلسفی، و ارائه معیاری برای قضاوت‌های انتزاعی از پیشرفت فلسفی، تکمیل کنم. نظر نهایی من این است که چنین مفهومی از پیشرفت فلسفی، می‌تواند مشخصه اصلی برنامه فبک شود.

۱

وقتی من به پیشرفت فلسفی اشاره می‌کنم، منظورم فقط "پیشرفت معرفت فلسفی" یا تغییر و بهبود ایده‌های فلسفی است.^۳ من درگیر پیشرفت‌های تاریخی مثل رشد تاریخی دانش فلسفی (شبهه به هگل، ۱۸۰۷)، یا پیشبرد اصول فلسفه (همانند لیوجوی، ۱۹۱۷) نیستم. از طرفی نمی‌خواهم که این مقاله درگیر پیشرفت‌هایی از نوع روان‌شناختی، اعم از روان‌شناسی فردی یا مراحل رشد شناختی و اخلاقی گردد (همانند نظریه‌های پیازه ۱۹۷۸، و کلبگ، ۱۹۸۱). در نهایت می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که اگر چه فلسفه، طیف وسیعی از خروجی‌ها و پیشرفت‌ها و منافع زیبایی‌شناختی، شخصی و اجتماعی را ارائه می‌دهد، اما آنچه که در این مقاله مد نظر من است، خروجی‌ها و پیشرفت‌های معرفتی می‌باشد.

پیشرفت‌های معرفتی، شامل مطالعه آنچیزهایی است که بعنوان ابزاری برای برتری یک ایده نسبت به سایرین لازم می‌باشد. یک مفهوم پیشرفت معرفت فلسفی (بجای پیشرفت معرفت ریاضی یا علوم) آنچه را که سبب برتری یک ایده فلسفی نسبت

^۲ البته در خارج از برنامه فبک نیز تعریف مشخصی در دسترس نیست. برخی از نظریه‌ها تعریفی از پیشرفت را پیشنهاد داده‌اند (مثل داروین ۱۹۵۸؛ کوهن، ۱۹۶۲؛ پیازه، ۱۹۷۸؛ اسپنسر، ۱۸۵۱)، اما این تعاریف نیز در حد ایجاد پیشرفت معرفتی، آنچنان که در فبک مطرح است، گسترش نیافت. اگرچه فلاسفه حرفه‌ای یک درک ضمنی از این مفهوم دارند، خصوصاً وقتی آنها دور هم جمع می‌شوند و همفکری می‌کنند، و همین عامل سبب برتری یک فیلسوف از سایرین می‌گردد، اما بندرت این موضوع در حد یک نظریه صریح ارائه شده، و نظریات مطرح شده نیر هرگز برای برنامه فبک کاربرد نداشته است. تنها چند نظریه نسبتاً صریح از مفهوم پیشرفت معرفتی وجود دارد، که من آنها را پیدا نمودم و مربوط می‌شود به لیوجوی، ۱۹۱۷؛ اوربان، ۱۹۲۶؛ کوئین، ۱۹۷۰؛ راپاپورت، ۱۹۸۲؛ مودی، ۱۹۸۶؛ نیلسن، نلسون، ۱۹۶۲؛ دامبروسکی، ۱۹۹۴؛ کمپل، ۲۰۰۳ و رشر، ۲۰۰۶.

^۳ من نه می‌خواهم نحوه دستیابی آموزگاران و دانش‌آموزان به پیشرفت فلسفی را با دقت تشریح کنم؛ نه می‌خواهم انواع چارچوب‌ها برای یادگیری دانش‌آموزان در مراحل رشدی مختلف و یا تجارب متفاوت کندوکاو فلسفی را شرح دهم؛ یا حتی نمی‌خواهم توضیح دهم که معلم چگونه می‌تواند این یادگیری را هدایت کند؛ یا در صدد آن نیستم که بگویم حلقه کندوکاو چگونه می‌تواند این پیشرفت را ایجاد نماید. گرچه همه اینها موضوعات مهمی هستند، اما فراتر از حدود این مقاله می‌باشند.

^۴ من در اینجا فهم وسیعی از معرفت فلسفی را بکار گرفته‌ام. یک تعریف استاندارد از معرفت‌شناسی عبارت است از: مطالعه ماهیت، وسعت، منابع، محدودیت‌ها و حقانیت علم. اما درکی که من از معرفت‌شناسی دارم الزاماً با یک تئوری دانشی با همه ابعادش محدود نشده است. بنابراین من واژه معرفت‌شناسی را برای اطلاق به مطالعه ماهیت، وسعت، منابع، محدودیت‌ها و حقانیت برخی چیزها مثل باورها، فهم‌ها، قضاوت‌ها، و نظریه‌ها بکار بردم. بنابراین پیشرفت معرفت، مطالعه آن ابزارهایی است که برای بهبود یک باور، فهم، داوری و یا نظریه نسبت به سایرین لازم است.

به سایر ایده‌ها می‌شود را شرح می‌دهد و به ما معیارهایی عطا می‌کند که بواسطه آنها می‌توانیم این قضاوت را انجام دهیم. این موضوع در برنامه فبک بطور خاص بسیار حائز اهمیت است، چراکه ما را قادر به قضاوت در خصوص پیشرفت طی یک بحث فلسفی می‌سازد. این مقاله بجای آنکه نحوه تغییر ایده‌ها را از نظر تاریخی و یا روان‌شناختی توضیح دهد، بدنبال ابزارهای لازم برای رشد معرفت شناختی بهتر یا ادراکات، پاسخ‌ها، داوری و قضاوت‌های فلسفی معتبرتر می‌باشد، به گونه‌ای که بتوانیم زمان بهبود و پیشرفت فلسفی خود و سایرین را تشخیص دهیم، و بر همین اساس می‌توانیم از ابتدا قصد رسیدن به چنین پیشرفت و بهبودی را داشته باشیم.

۲

دو موضوع اصلی وجود دارد که باید به منظور درک بهتر از مفهوم پیشرفت فلسفی به آنها توجه نمود. نخست، بدلیل اینکه فلسفه ظاهراً نمی‌خواهد پاسخ‌های نهایی یا قطعی از حقایق معین را ارائه دهد یا افراد را به یک حقیقت ثابت برساند، بنابراین فهم پیشرفت فلسفی مشکل است. در برخی حوزه‌ها، مفهوم پیشرفت تقریباً واضح و مشخص است، بخاطر اینکه بر سر شیوه‌های مناسب در آن حوزه و یافته‌های کسب شده تا حد زیادی توافق وجود دارد. اما پیشرفت فلسفی، ممکن است به راه‌های متعددی کشیده شود، بنابراین نمی‌تواند خیلی سراسر است و مشخص باشد. در نتیجه، اتفاق آرایی در مورد روش فلسفی مناسب که بتواند برای پاسخ به سوالات مربوط به پیشرفت فلسفی به آن اعتماد داشت وجود ندارد، و به همان نسبت یافته‌های بدست آمده حاصل از آن رویه‌ها نیز تا حد زیادی قابل اعتماد نیستند، در نتیجه تعارضات متعددی در زمینه تعبیر و تفسیرها، استدلال‌ها و موقعیت‌ها و ابهامات و عدم توافقی‌های گسترده، و شک و تردید نسبت به پاسخ‌ها بوجود می‌آید. بدلیل ذات پر مناقشه فلسفه، بسیار مشکل است که بتوان پیشرفت فلسفی واقعی را از آنچه صرفاً تغییر دیدگاه‌های افراد است، افتراق داد.

دومین مشکل برای درک پیشرفت فلسفی در فبک این است که این برنامه در یک فضای پرسشگری باز، بدون یک دستور جلسه از پیش تعیین شده رخ می‌دهد. چطور می‌توانیم بفهمیم به کجا رسیده‌ایم وقتی یک فرجام از پیش تعیین شده برای رسیدن به هدف مشخصی نداریم، و نمی‌توانیم بطور پیوسته این پیشرفت را قضاوت کنیم؟ همچنین، دانش آموزان فبک، ایده‌های فلسفی شان را بجای آنکه از یافته‌های حاضر آماده بگیرند، اندیشمندانه و با تأمل روی ایده‌های خود و سایرین می‌سازند، پس چگونه می‌توان فهمید که یک ایده بهتر است یا فقط با دیگری متفاوت است؟ چه معیارهایی برای پیشرفت در تفکر و پرسشگری در نظر گرفته شده است؟

۳

مسائل متعددی برای اجرای فبک، بخاطر ذات پر مناقشه فلسفه و پرسشگری‌های بی پایان این برنامه وجود دارد، و من معتقدم که برای حل این مسائل نیاز مبرم به فهم دقیق پیشرفت فلسفی می‌باشد. من این مسائل را در بحث زیر که پیرامون سؤال "نژادپرستی چیست؟" نشان داده‌ام، این مسائل احتمالاً در تمام جلسات فبک رخ نمی‌دهد، اما با این حال اینها مسائل رایج مشاهده شده در کلاسهای فبک است:

تشریح مسائل پیشرفت فلسفی در فبک :

دانش آموز ۱: نژاد پرستی رفتار ناشایست با چینی‌ها یا افراد بومی است.

دانش آموز ۲: بله، اما هرکسی رفتار ناشایست را تجربه کرده است.

دانش آموز ۳: با این وجود با بعضی از نژادها رفتار خیلی بدی شده است، می‌دونی....، مثل برده داری.

دانش آموز ۴: من از اینکه یک برده باشم متنفرم.

دانش آموز ۵: من گمان می‌کنم مادرم با من مثل یک برده رفتار می‌کند.

- دانش آموز ۶: من شرط می‌بندم نسبت به تو در خانه کار بیشتری انجام می‌دهم....
- دانش آموز ۷: بعضی‌ها میگویند اگر حتی فردی را «سفید پوست» خطاب کنند، نوعی نژادپرستی است.
- دانش آموز ۱: شما همه اشتباه می‌کنید. نژاد پرستی زمانی رخ می‌دهد که با یک اقلیت بطور ناشایست رفتار می‌شود. نژاد پرستی فقط زمانی است که افراد فکر می‌کنند که آمریکایی‌های آفریقایی تبار هیچ چیزی نمی‌فهمند و بنابراین به آنها شغل نمی‌دهند.
- دانش آموز ۳: ما هم قبلاً همین را گفتیم. ما همه دور یک دایره می‌چرخیم و من گیج شدم.
- معلم: خوب پس نژادپرستی چیه؟
- دانش آموز ۴: من گمان می‌کنم نژاد پرستی وقتی رخ می‌دهد که مردم یک نژاد، سایر نژادها را تحقیر می‌کنند.
- دانش آموز ۱: این نمی‌تونه درست باشه. می‌بایست حتماً رفتار بدی رخ داده باشه.
- دانش آموز ۲: متخصصان در این مورد چه می‌گویند؟ آنها باید قبلاً نژادپرستی را تعریف کرده باشند.
- دانش آموز ۸: ما می‌تونیم در این مورد یک بررسی انجام بدهیم...
- دانش آموز ۵: من یادم میاد که جایی خوندم نژاد پرستان سایر نژادها را مسخره می‌کنند.
- دانش آموز ۲: آنها را مسخره می‌کنند! نه اینطور نیست. موضوع خیلی جدی تر از اینهاست.
- دانش آموز ۱: این فقط یک معنای لغوی است. من اهمیت نمی‌دهم دیگران چه می‌گویند، نژادپرستی صرفاً رفتار با یک نژاد به شیوه‌ای ناشایست است.
- دانش آموز ۴: خانوم ما نمی‌توانیم این مفهوم را درست به تصویر بکشیم. چرا شما جواب درست را به ما نمی‌گویید؟
- معلم: نه، شما دارید خوب کار می‌کنید. فراموش نکنید که ما در فلسفه جواب درست و غلط نداریم.
- دانش آموز ۹: خوب، من گمان می‌کنم پاسخ فقط بستگی داره به نقطه نظر کسی که شما ازش سوال می‌پرسید.
- دانش آموز ۶: بله. هرچیزی که شما فکر می‌کنید، برای شما جواب درست است.
- دانش آموز ۸: پیدا کردم، من واژه نژاد پرستی را در فرهنگ لغات پیدا کردم.... نژادپرستی: " نفرت و عدم تحمل یک نژاد نسبت به نژاد دیگر است " و ما وقتی می‌گفتیم نژادپرستی صرفاً رفتار ناشایست با مردم است، در اشتباه بودیم.
- دانش آموز ۷: خانوم منظور از این بحث چیست؟ ما می‌تونستیم مستقیم بریم سراغ فرهنگ لغت.
- دانش آموز ۹: من حتی نمی‌دونم چرا ما داریم در مورد این موضوع بحث می‌کنیم.
- معلم: به این راحتی منصرف نشوید. بگذارید به عقب برگردیم به ایده‌ای که می‌گوید نژادپرستی زمانی است که یک گروه از اقلیت نژادی بطور ناشایستی مورد تهدید قرار می‌گیرند. این هنوز پاسخ دقیقاً درست نیست، اما من فکر می‌کنم ما می‌توانیم همین پاسخ را کمی بیشتر دنبال کنیم. باگروه اقلیت بطور ناشایستی رفتار می‌شود، اما به چه روش دیگری می‌توان رفتار را توصیف کرد؟
- دانش آموز ۱: من مطمئن نیستم.
- معلم: نظرت در مورد رفتار بدی که نژاد پرستان انجام می‌دادند چیست؟
- دانش آموز ۲: اقلیت نژادی آن را دوست نداشتند.
- معلم: تقریباً. دوباره تلاش کن.
- دانش آموز ۲: این با رفتاری که برای اکثریت است فرق می‌کنه.
- معلم: حالا گرفتی. نژادپرستی زمانی است که با اقلیت نژادی به گونه‌ای متفاوت از اکثریت نژادی می‌شود. بنابراین، آیا نژادپرستی قابل قبول است؟

دانش آموز ۳: ممکن است نژادپرستی خوب باشه وقتی فرصتهای بیشتری را به اقلیت‌ها می‌دهد.

معلم: چرا اینطور فکر می‌کنی؟

دانش آموز ۳: خب، این در صورتی خوبه که افرادی که روزگار سختی داشته‌اند، مثل بومی‌های استرالیا، به چیزهای فوق العاده‌ای برسند.

معلم: ممکنه، اما این دقیقاً پاسخ به سوالی که ما دنبال می‌کنیم، نیست. آیا اعطای چیزهای فوق‌العاده از طرف افراد بومی به افراد غیر بومی بی‌انصافی نیست؟ بگذارید ببینیم می‌تونیم جواب بهتری بدست بیاوریم.

دانش آموز ۱: نژادپرستی می‌تونه خوب باشه زمانی که اقلیت حاکم بر اکثریت قرار گیرد.

معلم: هووم. فکر نمی‌کنی اونوقت اکثریت بطور غیرمنصفانه ای مورد رفتار ناشایست قرار بگیرند؟

دانش آموز ۱: من چنین حدسی می‌زنم. من احساس بدی خواهم داشت اگر بخاطر نژادم نتوانم یکسری کارها رو انجام بدهم.

معلم: نکته خوبی. کسی می‌تونه از همین استفاده کنه و بگه نژادپرستی چطور می‌تونه بد باشه؟

دانش آموز ۴: نژادپرستی همیشه بد است چون در هر صورت یک رفتار غیرمنصفانه و نابرابر است.

در این مباحثه دانش آموزان هیچگونه پیشرفت معرفتی نداشتند (و حتی ممکن است از مسائلی که مانع پیشرفت آنها می‌شود نیز آگاه نباشند). به نظر من، حتی علی‌رغم اینکه هم معلم و هم دانش آموزان در کندوکاو فلسفی شرکت می‌کنند، و این امر آنها را به پیشرفت معرفتی متعهد می‌کند، هیچ‌کدام درک روشنی از معنای آن ندارند. اگرچه آنها سرگرم بحث پیرامون یک سوال فلسفی بودند (و کلاس فبک حتی ممکن است در طرح چنین سوالی هم خوب عمل نکند) بااینحال آنها پیرامون این سوال به گونه‌ای فلسفی بحث نمی‌کنند و به نظر می‌رسد دچار درک غلط از موضوع فلسفی شده‌اند. همچنین به نظر نمی‌رسد آنها ماهیت کندوکاو فلسفی را خوب فهمیده باشند، و به همین خاطر متوجه نیستند که پیشرفت فلسفی با پیشرفت در سایر حوزه‌های علمی مثل ریاضی و علوم متمایز است. نه معلم و نه دانش آموزان متوجه اهمیت ارزشیابی، استدلال و تعبیر و تفسیر برای پاسخگویی به سوالات فلسفی نیستند و در عوض دانش آموزان روش‌های دیگری را که برای پیشرفت در سایر حوزه‌های درسی مناسب هستند پیشنهاد می‌دهند، مانند روش مطالعه کردن.

پاسخ‌های متعددی برای تشریح سوال مطرح گردید اما دانش آموزان از آنچه که سبب ساخت این پاسخ‌ها شد مطمئن نبودند. برخی دانش آموزان تلاش داشتند پیشنهادی را که صحیح بود تایید کنند، اما به خاطر اینکه آنها نمی‌توانستند استدلالی غیر قابل تکذیب ارائه دهند، احساس شکست می‌کردند، و فکر می‌کردند هیچ پیشرفتی صورت نمی‌گیرد. در چنین لحظاتی آنها تصور می‌کردند اگر نظرشان را عوض کنند و بجای رسیدن به عمق یک موضوع از طریق بحث و استدلال، هرآنچه که مایلند و دوست دارند بگویند، می‌توانند به پیشرفت فلسفی برسند. در مواقع دیگر آنها تصور می‌کردند که ما می‌توانیم موضوعات فلسفی را با ارائه یک اقتدار نامتناسب معرفتی حل کنیم. در چنین مواقعی آنان یا به فرهنگ لغات مراجعه می‌کنند و یا جذب نظرات یک فرد ماهر و خردمند (مثل معلم) می‌شوند یا به "حقایق" روی می‌آورند. وقتی آنها می‌بایست پاسخ درست را بدست آورند و به آن سمت حرکت کنند، نمی‌فهمند که چرا در این جمع پاسخ‌های زیادی مطرح می‌شود و عدم توافقها و مباحثه‌ها آنقدر زیاد است. حتی اگر پیشنهادات بالقوه مفید مطرح می‌شود، مثل پیشنهاد دانش آموز شماره ۴، این پیشنهاد صرفاً چون یک نقطه نظر متفاوت است، نادیده گرفته می‌شوند و به آن اهمیتی داده نمی‌شود و منجر به بحثی نمی‌شود که احتمالاً به سمت پیشرفت فلسفی هدایت گردد. درکل، دانش آموزان راه روشن و واضحی را جلوی روی خود نمی‌بینند و به این نتیجه می‌رسند که هیچ راهی وجود ندارد.

نیمه اول این بحث ساختار ندارد و غیر مولد است چرا که معلم به دانش آموزان اجازه می‌دهد هرآنچه را که دوست دارند بگویند. تا اینجا "فلسفه" صرفاً یک تغییر عقیده سطحی است، بدون ارزشیابی و سنجش‌های جدی انتقادی. معلم p4c

یک کندوکاو و پرسشگری مولد را تشویق نمی‌کند، در عوض به دانش‌آموزان ۴، ۵ و ۶ اجازه می‌دهد تا پاسخ‌های غیر مرتبط بدهند و دانش‌آموز ۱ به گروه تسلط پیدا کند. دانش‌آموز ۱ یکسره به نتیجه‌نهایی می‌پرد و هر تلاشی را برای پرسشگری و مباحثه بیشتر رد می‌کند، چرا که آنها ادامه این بحث را ارزشمند نمی‌بینند و فقط آنچه را برای رسیدن به پاسخ درست لازم است انجام می‌دهند. سایر دانش‌آموزان به نظر می‌رسد پیشنهادات خلاقانه ارائه می‌دهند که بیشتر متناسب با جریان آگاهی است، نه منطق یک کندوکاو فلسفی. به نظر می‌رسد آنها از این بی‌هدفی در تعجب هستند چون معلم راهنمایی اندکی به آنها می‌دهد و هیچ درکی از یک کندوکاو فلسفی ندارد و نمی‌داند چگونه باید آن را ادامه دهد. این مشکل می‌تواند در برخی از کلاسهای فبک که معلمان به بهانه تشویق و همدلی، و تحسین‌های مبالغه‌آمیز به دانش‌آموزان، از ذکر غلط‌های منطقی، ابهامات، عدم صراحت و ادعاهای بی‌پشتوانه آنان خودداری می‌کنند، بزرگتر هم شود.

همچنین زمانیکه بحث‌ها بسیار مجادله‌انگیز و استدلالی باشد، برعکس این موضوع نیز می‌تواند رخ دهد. هردو اینها به یک اندازه می‌تواند پیشرفت گروه را متوقف کند. حتی اگر دانش‌آموزان به اندازه کافی از نظر هوشی قوی باشند که بتوانند در چنین محیط پرچالش ذهنی شرکت کنند (که احتمالاً اکثریت اینگونه نیستند) آنها در مرحله ارزیابی و آزمون ایده‌ها گیر خواهند کرد، بدون اینکه قادر به ارائه پیشنهادات یا ایده‌های نوین ماهرانه باشند.

در نیمه دوم بحث، بعد از آنکه دانش‌آموز شماره ۷ پیشنهاد داد که بهتر است فقط از فرهنگ لغات استفاده کنند، به نظر می‌رسد بحث به جای دیگری کشیده شد، اما فقط بخاطر اینکه معلم با ساده کردن موضوع و چشم‌پوشی از عدم توافقی‌های احتمالی، و تعارضات این اجازه را به دانش‌آموزان داد. این رفتار مشکل‌زاست، نه تنها بخاطر اینکه معلم کنترل را در دست گرفته است، بلکه بخاطر اینکه معلم تلقین می‌کند که در اینجا فقط یک پاسخ "درست" فلسفی وجود دارد، در نتیجه دانش‌آموزان را بدان سمت سوق می‌دهد. در اینجا پیشرفت به معنای قرارگیری در موقعیتی است که طبق تصمیم معلم صحیح است، و این همان پیشرفتی نیست که دانش‌آموزان در برنامه فبک به آن نیاز دارند.

بطور خلاصه، نقص یک مفهوم جامع از پیشرفت فلسفی خردمندانه دانش‌آموزان و آموزگاران فبک را دچار سردرگمی می‌کند. بدون فهم دقیق از این پیشرفت، آنها قادر نیستند راه‌های مباحثه فلسفی و کندوکاو باز در فبک را بگشایند، و بنابراین فبک از نظر معرفتی مشروعیت خود را از دست می‌دهد.

۴

ادبیات مربوط به فبک به موضوع پیشرفت فلسفی اشاره دارد؛^۵ اما من معتقدم که مفاهیم ارائه شده کافی نیست، بخاطر اینکه پیشرفت فلسفی با انواع پیشرفت‌ها اشتباه و مغشوش شده است، یا اگر این پیشرفت معرفت فلسفی واضح و روشن است، بطور کامل شرح و بسط داده نشده است.

ادبیات فلسفه برای کودکان اغلب فرایند معرفت فلسفی را نادیده می‌گیرد و فقط به پیشرفت رویه‌ای اشاره دارد، مواردی مثل اینکه دانش‌آموزان بحث بهتری داشته باشند، توانایی تفکرشان را بهبود ببخشند و یا اینکه به سمت ساخت حلقه کندوکاو ایده‌آل حرکت کنند. بنا براین، متون فبک شامل توصیه‌ها، ابزارها، فرایندها و تمریناتی است که به دانش‌آموزان

^۵ این موضوع اغلب با واژه‌هایی مثل "رشد و پیشرفت قدرت تمیز" (اسپیلتر، ۲۰۰۶؛ اسپیلتر و شارپ، ۱۹۹۵؛ فیشر، ۲۰۰۳)؛ "خود" اصلاحی تحقیقی " (لیمن، ۲۰۰۳، ص ۱۹۷) "کفایت رأی" (لیمن، ۱۹۸۸، ص ۱۶۸؛ اسپیلتر و شارپ، ۱۹۹۵، ص ۱۳۵، بورگ و سایرین، ۲۰۰۶، ص ۱۹۲-۱۹۳؛ اسمیت، ۲۰۰۳، ص ۳۵) "توفیق فزاینده فهم" (لیمن و سایرین، ۱۹۸۰، ص ۱۱۲)؛ "پیچیدگی پیشرفته ایده‌ها" (لیمن و سایرین، ۱۹۸۰، ص ۱۷۵)؛ یا "رشد و ارتقای ایده‌ها و مباحثات" (مک کال، ۲۰۰۹، ص ۱۲) بیان شده است.

(لیمن، ۲۰۰۳، ص ۱۹۷) "کفایت رأی" (لیمن، ۱۹۸۸، ص ۱۶۸؛ اسپیلتر و شارپ، ۱۹۹۵، ص ۱۳۵، بورگ و سایرین، ۲۰۰۶، ص ۱۹۲-۱۹۳)

۱۹۳، اسمیت، ۲۰۰۳، ص ۳۵) "توفیق فزاینده فهم" (لیمن و سایرین، ۱۹۸۰، ص ۱۱۲)؛ "پیچیدگی پیشرفته ایده‌ها" (لیمن و سایرین، ۱۹۸۰، ص ۱۷۵)؛ یا "رشد و ارتقای ایده‌ها و مباحثات" (مک کال، ۲۰۰۹، ص ۱۲) بیان شده است.

کمک می‌کنند از تفکر ساده به پیچیده، از مونولوگ به دیالوگ و از فرد گرایی به سمت حلقه کندوکاو حرکت کنند (برای مثال کم، ۱۹۹۵، صص ۱۰۱-۱۰۲؛ اسپیلتر و شارپ، ۱۹۹۵، صص ۱۲۸-۱۲۹؛ و لیپمن و سایرین، ۱۹۸۰، صص ۱۱۰، ۱۰۳-۱۱۳).^۶

تا زمانیکه رشد تفکر بهتر و حلقه کندوکاو پخته و رشد یافته، پایه اساسی فبک است، من معتقدم تمرکز انحصاری روی پیشرفت رویه ای منجر می‌شود به آنچه موريس (۲۰۰۸، صص ۶۷۶) آن را "شکل رقیق شده فبک" می‌نامد. برای یک شکل جامع و کامل از فبک، لازم است در ادبیات فبک مفهوم دقیق و واضحی از پیشرفت معرفت فلسفی ارائه گردد.

وقتی که در ادبیات فبک به پیشرفت معرفت فلسفی اشاره می‌گردد، اغلب با پیشرفت رویه ای اشتباه گرفته می‌شود. برای مثال، پیشرفت در اصلاح پیشنهادات، بازیابی ایده‌ها، و پاسخ به سوالاتمان، از همان دسته پیشرفت‌هایی است که بواسطه شرکت در پرسشگری‌های جمعی عاید می‌شود و متفکران ماهرتری را پرورش می‌دهد.^۷ من معتقدم بدلیل اینکه بسیاری از نویسندگان فبک، هم پیشرفت معرفت فلسفی را نادیده می‌گیرند و هم اینکه آن را با پیشرفت رویه ای الحاق می‌نمایند، شرکت کنندگان فبک نیز در کلاس دچار همان اشتباه می‌شوند.

گاهی ادبیات فبک، میان پیشرفت معرفت فلسفی و سایر پیشرفت‌ها، بطور مشخص افتراق قائل می‌شود. اما این هنوز هم ناکافی است، چراکه در عین تشریح فواید پیشرفت فلسفی، مفهوم این پیشرفت آنگونه که ارائه شده است به اندازه کافی جامع نیست و راهنمایی‌های اصولی بسیار اندکی برای شرکت کنندگان دربر دارد. مثال‌های زیر بیانگر این موضوع هستند:

نشانه یک گفتگوی خوب، که همراه با ژرفای دقیق و منظر قابل تشخیصی از پیشرفت می‌باشد، اینست که شرکت کنندگان مکرراً می‌خواهند، نه تنها ایده‌های خودشان را در مورد موضوع مورد بحث، بلکه نظرات، سوالات و افکار سایر افراد را نیز تخمین بزنند (اسپیلتر، ۱۱، ۲۰۰۶).

یک بحث خوب در هر زمینه زمانی رخ می‌دهد، که نتایج یا برآیند دقیق بحث، نسبت به زمانی که داستان شروع شده کاملاً پیشرفت مشهود و قابل تشخیصی را نشان دهد. شاید این پیشرفت در فهم رخ دهد؛ شاید در دستیابی به برخی از انواع اجماع و توافق جمعی باشد؛ شاید این پیشرفت تنها در نوع صورت بندی مسائل رخ دهد؛ اما در هر صورت، در اینجا جنبه ای از حرکت رو به جلو دیده می‌شود. آنچه که رخ داده است، دستیابی به یک فراورده گروهی است (لیپمن و سایرین، ۱۱۱، ۱۹۸۰).

فلسفه برای کودکان در جستجوی دو دسته از اهداف است: پیشرفت در تسلط بر سوالات فلسفی - که ممکن است شامل باورهای تعدیل شده، فرضیه‌های جدید برای تجربه یا حتی شفاف سازی سوالات باشد- و رشد در رویه‌های کاوشگری اجتماعی و شناختی (گرگوری، ۱۱، ۲۰۰۸).

^۶ ویکز (۱۹۹۵: ۵۵-۶۱) در کتابش فصلی دارد با عنوان "پیشرفت نظرات" و رانداویز و وان درلیو (۲۰۰۰) مقاله ای دارند تحت عنوان "عملکرد و پیشرفت در فلسفه" اما هر دو آنها با مقوله پیشرفت رویه‌ای سروکار دارند.

^۷ برای مثال، اسمیت (۲۰۰۳) در قالب "رشد بواسطه یادگیری" پیشرفت معرفت فلسفی را که شامل پیشرفت در یکسری موضوعات مثل فهم جمعی یا دریافت چشم اندازهای جدید به موضوعات آشنا می‌باشد (۲۰۰۳: ۳۴)، را با پیشرفت رویه‌ای که شامل بهبود مهارت‌ها، نگرش‌ها و هیجان پذیری است (۲۰۰۳: ۳۸) تلفیق می‌کند. علاوه بر این فیشر در ضمیمه‌ای با عنوان "چگونه می‌توان پیشرفت را طی مباحثه‌های فلسفی ارزیابی نمود؟" بهبود مهارت‌های شناختی دانش آموزان، و کسب مباحثه‌های بهتر فلسفی را چیزی شبیه به همان پیشرفت معرفت فلسفی یا کسب ایده‌های فلسفی بهتر می‌داند. (۲۰۰۳: ۲۶۶-۲۶۷).

در این گفتگوها چه مواردی بعنوان پیشرفت در نظر گرفته می‌شود؟ ... در فلسفه برای کودکان هدف فوری و آرمانی یک دیالوگ، آنست که شرکت‌کنندگان بتوانند به یک یا چند قضاوت فلسفی مستدل نسبت به سوالات یا موضوعاتی که در دیالوگ مطرح است، توجه کنند (گرگوری، ۲۰۰۸: ۱۹).^۸

یک مفهوم جایگزین برای رشد معرفت فلسفی در فبک آن است که ما با حرکت به سوی "حقیقت" پیشرفت می‌کنیم. فلسفه بعنوان جستجوی "حقیقت" شناخته می‌شود (بورگ و سایرین، ۲۰۰۶: ۵۱)، یا بواسطه جستجوی "حقیقت" هدایت شده است (لیپمن، ۱۹۹۸: ۱۴۸). بهترین عبارت در باب این مفهوم توسط گاردنر مطرح می‌شود:

حقیقت، بطور قطع پایه اساسی برای این روش است؛ فقط بخاطر پیشرفت به سمت حقیقت است که مشارکت‌کنندگان در نهایت نسبت به سودمندی این فرایند متقاعد می‌شوند... اگر یک حلقه کندوکاو مطابق اسمش عمل کند، می‌بایست به سمت دریافت حقیقت حرکت کند (۱۹۹۵: ۳۵).^۹

گرچه این یک عبارت واضح در مورد پیشرفت معرفت فلسفی است، اما بعنوان یک مفهوم برای رشد فلسفی در فبک کفایت نمی‌کند. درک مفهوم "حقیقت" مشکل‌ساز است و می‌توان گفت که آنچه در حلقه کندوکاو بعنوان پیشرفت به سمت حقیقت مطرح است، نه قداراست آنچه را بواسطه "حقیقت" در این موقعیت معنا شده تشریح کند، و نه زمانی را که ما به آن می‌رسیم.

شاید رایج‌ترین مفهوم پیشرفت فلسفی در ادبیات فبک، آنست که ما بجای آنکه به سمت نتایج از پیش تعیین شده حرکت کنیم، بواسطه پیگیری کندوکاو تا آنجا که ما را هدایت کند، پیشرفت می‌کنیم. این مفهوم در دو عبارت کلاسیک زیر بطور استعاری، با دقت تشریح شده است:

یک حلقه کندوکاو بجای آنکه با مرزهای موجود در دروس متوقف شود، تلاش دارد تحقیق و کندوکاو را تا جایی که بدان منجر می‌شود، دنبال نماید. پیشرفت گفت‌وگوشنودی که منطبق با اصول منطقی است، غیرمستقیم بوده و همانند قایقی است که در مسیر باد قرار دارد، اما در فرایند پیشرفتش به مثابه آن است که خود می‌اندیشد. (لیپمن، ۲۰۰۳: ۲۲).

کندوکاو همیارانه و جمعی می‌تواند منجر به پیشرفت شود، اما اگر استعاره لیپمن را قرض بگیریم، این پیشرفت شبیه حرکت قایق بادبانی است که در باد گیر کرده و به جای آنکه به سرعت به سمت یک هدف ثابت و از پیش تعیین شده برود، مدام این طرف و آن طرف می‌رود. گرچه این قایق بادبانی احتمالاً جایی در مسابقه پایانی به خود اختصاص نمی‌دهد، اما با این وجود در نهایت به جایی خواهد رسید، اما این نقطه پایانی نمی‌تواند از پیش تعیین شود. به همین ترتیب، حلقه کندوکاو نیز باید تحقیق و کندوکاو را تا جایی که بدان منجر می‌شود دنبال نماید (اسپلیتر و شارپ، ۱۹۹۵: ۲۵).

"پیگیری کندوکاو، تا جایی که بدان منجر می‌شود"، راهی است که بر فهم پیشرفت فلسفی دلالت دارد، اما به نظر من برای یک مفهوم مناسب از پیشرفت فلسفی در فبک، این تعریف صرفاً همانند یک بذر است.

^۸ من در کار خودم اغلب بین پیشرفت معرفت فلسفی و سایر انواع پیشرفت، بواسطه فهرستی از نتایج احتمالی کندوکاو فلسفی که بر پیشرفت فلسفی دلالت دارد مثل خلق یک افتراق یا ارتباط، تمایز قائل می‌شوم (گلدینگ، ۲۰۰۲: ۱۰-۱۱، ۲۰۰۶). با این حال همانند سایر ادبیات حوزه فبک، تلاشهای اخیر من نیز در طراحی مفهوم پیشرفت معرفت فلسفی برای فبک، هنوز به اندازه کافی توسعه نیافته است.

^۹ همچنین گاردنر، ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ را مشاهده نمایید.

نخست، فهم پیروان مکتب دیویی از پیگیری کندوکاو تا جایی که بدان منجر می‌شود، به قدر کافی به فلسفه اختصاص ندارد. همچنین در اینجا به جزئیات صریح و روش‌تری در خصوص تمایز میان فرایند کندوکاو فلسفی با سایر تحقیقات و پرسشگری‌ها نیاز می‌باشد، مخصوصاً جایی که ما کندوکاو فلسفی را آغاز می‌کنیم و نتایجی که به سمت آن حرکت می‌کنیم. برخی از این جزئیات در ادبیات فبک ارائه شده است، پس این دلیل مشخصی برای این که چرا این مفهوم نمی‌تواند اساس یک مفهوم پیشرفت فلسفی در فبک باشد، نیست.

مشکل دوم، و مشکل مهم‌تر این که، این مفهوم راهنمای مکفی برای تازه‌کاران فلسفی تهیه نمی‌کند. این موضوع به قضاوت و بصیرت ماهرانه، برای پیگیری یک کاوش تا جایی که بدان منجر می‌شود، نیاز دارد، اما معلمان فبک (علاوه بر دانش‌آموزان) عموماً از نظر فلسفی تازه‌کار هستند. مفهوم پیشرفت فلسفی برای فبک باید چارچوب صریح و محکم‌تری را فراهم کند، به گونه‌ای که آموزگاران و کودکان شرکت‌کننده در این برنامه بتوانند به فهم آنچه بعنوان "پیگیری کندوکاو، تا جایی که بدان منجر می‌شود" نائل آمده، و چگونگی یک مسیر کندوکاو و تحقیق را برای پیگیری درک کنند.

بطور خلاصه، اگرچه ادبیات فبک اهمیت پیشرفت معرفت فلسفی در برنامه فلسفه برای کودکان را بیان می‌دارد، اما جزئیات مشخص و خاصی در مورد چیستی آن ارائه نمی‌دهد. با این حال، بدون یک مفهوم پیچیده از پیشرفت فلسفی، فبک قربانی مسائلی خواهد شد که من در بخش ۳ راجع به آنها بحث کردم. هدف من در این مقاله آن است که بذریه مفهوم پیشرفت فلسفی را از ادبیات فبک دریافت نموده و آن را از پیشرفت رویه‌ای متمایز سازم، و سپس آن را برای خلق یک مفهوم دقیق‌تر، صریح‌تر و جامع‌تر رشد دهم، بطوری که بتواند برای فهم و ترویج پیشرفت فلسفی در کلاسهای فبک استفاده شود.

۵

مفهوم پیشرفت فلسفی باید مطابق با گفتگوی ظاهراً بی‌پایان، و عدم حل و فصل قطعی مباحث، و نتیجه‌گیری‌های تعریف شده در فلسفه باشد. در مواجهه با چنین مباحثه‌ای، ما در مورد امکان پیشرفت فلسفی می‌توانیم یکی از سه موضع زیر را اتخاذ نماییم:

- ۱) بدبینانه: فلسفه نمی‌تواند موجب پیشرفت معرفتی گردد و فقط منجر به اختلافات^{۱۰} و تغییرات بی‌پایان می‌گردد.
- ۲) آرمان‌گرایی: ما همانگونه که بالاخره به حقیقت^{۱۱} دست می‌یابیم، پیشرفت نیز می‌کنیم.
- ۳) واقع‌گرایانه: فلسفه سبب برخی ارزشهای معرفتی می‌شود، اما نه به شکل یک نتیجه قطعی یا نهایی. این موضع برخلاف نگرش بدبینانه و واقع‌گرایانه، نشان می‌دهد که فلسفه منجر به پیشرفت می‌شود. تحت یک ادراک واقع

^{۱۰} علم‌گرایی به طور معمول یک نگرش بدبینانه از پیشرفت فلسفی است که بر این موضوع که فقط علم سبب پیشرفت می‌شود، تأکید دارد. دیدگاه ویلیام جیمز نسبت به فلسفه به عنوان حوزه‌ای که صرفاً به ابراز سلاقی و سرشت‌های فلاسفه، و موضع‌های تردید و پوچ‌گرایانه آنها می‌پردازد، و سوالات و پاسخ‌های فلسفی بی‌معنی، لاینحل، و نامشروع ارائه می‌گردد، هنوز مورد قبول برخی افراد است. در این نگرش، همچنین طیفی از موضع‌گیری‌های بدبینانه براساس برخی توجیحات عجیب روان‌شناسی، تاریخی یا جامعه‌شناختی نسبت به اختلاف نظرات فلسفی وجود دارد. هر یک از این موقعیت‌ها، نگرشی بدبینانه در مورد احتمال پیشرفت معرفت فلسفی درست است.

^{۱۱} این دیدگاه در واقع نشان‌دهنده نگرش افلاطون و هگل است. دیدگاه پراگماتیستی پیرس (۱۹۳۴) که معتقد است، "حقیقت" را نهایتاً می‌توان از کندوکاوی بدست آورد، که به اندازه کافی ادامه پیدا کند، نیز یک نگرش واقع‌گرایانه است؛ همانگونه که هابرماس (۱۹۷۲) چنین دیدگاه مشابهی به عنوان اجماع ایده‌آل به حقیقت دارد. برخی نویسندگان فبک نیز به صراحت از ادراک آرمان‌گرایانه به پیشرفت فلسفی حمایت می‌کنند، که من در قسمت ۴ در مورد آن صحبت کردم.

بینانه از پیشرفت فلسفی، پیشرفت و بهبود فلسفی زمانی می‌تواند رخ دهد که در فهم موضوعات انتزاعی به نسبت موضوعات مطلق و عینی بهبود قابل ملاحظه و بیشتری صورت گیرد.^{۱۲}

من دیدگاه بدبینانه نسبت به پیشرفت فلسفی را رد می‌کنم، چراکه آنها خروجی‌های درست معرفتی را نادیده می‌گیرند. حتی اگر فلسفه، پاسخ‌های صحیح و عاری از بحث و مناقشه را ایجاد نکند، ولی قادر به ارائه چیزهایی است که از نظر معرفت‌شناختی، به مراتب ارزشمندتر از ارائه صرفاً یک نظر و ایده است؛ مثل بسط و تعمیم، و شفاف‌سازی نظریه‌ها و موضوع‌ها، آنچه که مودی^{۱۳} (۱۹۸۶، ص ۴۵) آن را «آگهی فوت مباحثات و مواضع شکست خورده» می‌نامد.

همچنین من موضع‌گیری آرمانگرایانه نسبت به پیشرفت فلسفی را نیز رد می‌کنم. چراکه آنان استانداردهایی را برای پیشرفت فلسفی در نظر می‌گیرند که دستیابی به آنها، مادامی‌که خروجی‌های قابل حصول معرفتی از فلسفه نادیده گرفته می‌شود، غیر ممکن است، و خود این استانداردها بجای حل مسائل، سبب ایجاد مسائل بیشتر می‌شود.

بر اساس دیدگاه آرمانگرایانه، ایجاد یا تعیین صحت و سقم پیشرفت فلسفی غیرممکن است. از این منظر در نهایت، دستیابی به حقیقت، آرمانی دست‌نیافتنی است، حداقل در فلسفه، و حتی مطمئن‌ترین نتایج فلسفی می‌تواند به چالش کشیده شود. برای مثال حتی اصل عدم تناقض توسط منطق فوق وجودی^{۱۴} به چالش کشیده می‌شود (پریست، ۲۰۰۶). اختلاف نظر و کثرت‌گرایی برای فلسفه ضروری است چراکه برای هر مسئله فلسفی، می‌توان چندین راه حل متعارض ارائه داد که هر کدام نیز قابل دفاع است و نمی‌توان اثبات نمود که دقیقاً یکی درست و باقی نادرست است. علاوه بر این ما نمی‌توانیم قضاوت کنیم که آیا ما به حقیقت نزدیک شده ایم یا نه، چراکه ما یک بررسی مستقلی که برای اندازه‌گیری فاصله میان ادراک فعلی ما از حقیقت با مفهوم درست (حقیقت) لازم است، نداریم. بنابراین من با موضع‌گیری آرمانگرایانه موافق نیستم چون این دیدگاه با فهم درست مقصود، دستاوردها و موفقیتی که ما می‌توانیم از فلسفه داشته باشیم، ناسازگار است و بجای آن فلسفه را یک فعالیت به ظاهر بی‌معنی می‌سازد - اگر ما طی هزاران سال هیچ پیشرفتی نداشته ایم و حتی اگر هم نتوانسته ایم بگوییم؟ پس چرا فلسفه!

علاوه بر این، من موضع آرمانگرایانه را به این دلیل رد می‌کنم که منجر به مسائل عملی در کلاس‌های فبک می‌شود. اگر آموزگاران و دانش‌آموزان فبک فکر کنند که هدفشان رسیدن به "حقیقت" است، در صورت مواجهه با اختلاف نظرهای اجتناب‌ناپذیر فلسفی، آنها یا آمرانه و تک‌بعدی برخورد می‌کنند، تا اثبات کنند که یک نگرش درست است، و یا بطور کلی از انتخاب موضع منصرف می‌شوند و فکر می‌کنند که این صرفاً یک ایده است نه یک نگرش. هر دو این چشم‌اندازها امکان پیشرفت فلسفی را مسدود می‌سازد. (من در بخش ۱۳، جایی که موضع معرفتی مورد نیاز آموزگاران و دانش‌آموزان برای دستیابی به پیشرفت فلسفی را توضیح می‌دهم، بیشتر به این بحث خواهم پرداخت).

من موضع آرمانگرایانه یا بدبینی را به این دلیل که الزاماً مواضعی اشتباه هستند، رد نمی‌کنم، بلکه آنها را به این دلیل که مواضعی ضعیف برای فهم پیشرفت فلسفی در فبک می‌باشند، قبول ندارم. من مدافع موضع واقع‌بینانه می‌باشم که معتقد است فلسفه چیزهایی تولید می‌کند که بر پیشرفت دلالت می‌کند، اما ادعا نمی‌کنم که این درست است، بلکه در عوض یک مفهوم حقیقتاً بهتر از پیشرفت فلسفی است. استدلال من اینست که با توجه به ناتوانی فلسفه برای تولید حقایق قطعی (دقیقاً درست)، بهتر است ما پیشرفت فلسفی را از طریق آنچه فلسفه سبب رسیدن به آن می‌شود بفهمیم. از منظر واقع‌گرایانه، چه

^{۱۲} نگرش کثرت‌گرایانه نیکلاس ریشر (۱۹۷۸، ۲۰۰۶) یک موضع مشخصاً واقع‌گرایانه به احتمال پیشرفت فلسفی است. به نظر می‌رسد موضع ریشر این است که ما با اتخاذ یکی از مسیرهای جایگزین راه حل‌های فلسفی، که سبب تلاش و رقابت جدی بین کودکان می‌شود، آنان را برای مقابله با مشکلاتشان آماده می‌سازیم.

^{۱۳} Moody

^{۱۴} Paraconsiste

هدف فلسفه حقیقت باشد چه نباشد، و چه به آن برسد یا نرسد، هیچ ربطی به فهم پیشرفت فلسفی ندارد. این موضع می‌داند که فلسفه منجر به نتایجی در کسب دستاوردهای معرفتی از قبیل رشد استدلال، سوالات و مواضع جدید می‌شود برعکس موضع بدبینانه. همچنین این بدان معناست که می‌تواند منظر اهداف، موفقیت‌ها و رضایت خاطر گذشته و فعلی ما از فلسفه ورزی را توضیح دهد، و نشان می‌دهد که فلسفه یک تلاش معقول است، برعکس موضع آرمانگرایانه.

۶

من معتقدم در مفهوم سازی مجدد گودمن و الگین^{۱۵} (۱۹۸۸) از فلسفه، فلسفه حوزه‌ای برای حل مسائل فلسفی است، نه برای پیدا نمودن حقایق فلسفی. من این را مفهوم مسئله^{۱۶} راه‌حل فلسفی می‌نامم و معتقدم که بهترین مفهوم واقعی از فلسفه است، که به مفاهیم پیشرفت فلسفی در ادبیات فبک تعمیم می‌یابد، و می‌تواند بنیانی استوار برای حمایت از پیشرفت فلسفی در فبک باشد.

تحت مفهوم حل مسئله، ما پیشرفت فلسفی را بواسطه حرکت از مسائل فلسفی به راه حل‌های فلسفی ایجاد می‌کنیم. این تعریف بطور خاص از آن جهت که برمی‌گردد به همان عبارت «پیگیری کندوکاو تا جایی که بدان منجر می‌شود»، می‌تواند جایگزین تخصصی‌تری برای تعاریف مشکل ساز پیشین از پیشرفت ارائه دهد. مسائل فلسفی، محرکی برای تحقیق فلسفی است و ما را به دنبال کنکاش برای یافتن راه حل‌های فلسفی سوق می‌دهد^{۱۶}.

از منظر واقع‌گرایانه مفهوم پیشرفت فلسفی، وقتی ما فلسفه ورزی می‌کنیم، در واقع بازی حل مسائل را انجام می‌دهیم نه یافتن حقیقت. در اینجا شباهت‌هایی میان این بازیها وجود دارد، همانطور که شباهت‌هایی نیز میان بازی قواعد استرالیایی، راگبی، و فوتبال آمریکایی مشهود است، درحالی‌که آنها بازی‌هایی متفاوت با قوانین، شیوه بازی و از همه مهمتر روش امتیازدهی متفاوت می‌باشند. فلسفه به حل و فصل حقایق امتیاز نمی‌دهد چون این راه مناسبی برای حل مسائل فلسفی نیست و همچنین هدف نهایی فلسفه هم نیست. اما فلسفه با امتیازدهی به راه حل‌های مسائل فلسفی پیشرفت می‌کند. در این دیدگاه پیشرفت فلسفی در هر لحظه تضمین شده است، موضع قابل دفاع به گونه ای رشد یافته است که یک مسئله فلسفی را حل کند. در بازی فلسفی این یک هدف است، حتی اگر تنها فقط یکی از چندین موضع روی تابلو باشد و حتی اگر آن یک موضع خطاپذیر، آزمایشی و قابل تغییر باشد^{۱۷}.

من ابتدا می‌خواهم آنچه را که بعنوان یک مشکل و راه حل فلسفی برشمردم، فهرست نمایم و پس از آن کاربردهای این مفهوم برای پیشرفت فلسفی در فبک را تصریح خواهم نمود.

پژوهش‌های فلسفی و مطالعات فلسفی
پرتال جامع علوم انسانی

¹⁵ Goodman and Elgin

¹⁶ این مفهوم دیویی‌وار از پیشرفت فلسفی را می‌توان در خط فکری فلاسفه مشهوری همچون سقراط، افلاطون، هگل و ویتگنشتاین مشاهده نمود. برای مثال، روش‌شناسی مورد بحث سقراط در اوتی‌فرو و جمهوری به همان خوبی روش هگلی‌ها، در حرکت از سوی مشکلات به سمت راه حل‌ها، مشمول رفتارهای دیالکتیکی یا گفتگو مدار می‌شود. همچنین فلسفه درمانی ویتگنشتاین نیز مفهوم مسئله-راه حل را از فلسفه توسط ارائه مشکلات فلسفی بعنوان بیماری و راه حل‌های فلسفی بعنوان درمان‌ها یا بهبود، تصریح می‌نماید (1972a, 71; 1972b, §6; 1991, 1.109, 1.132 & 1.133; 1961, 6.521; 1998, 22e ببینید).

¹⁷ انواع دیگر درک پیشرفت فلسفی ممکن است روی ابزارهای متفاوت امتیازدهی در بازی‌های فلسفی مشابه تاکید داشته باشند. من قبلاً نیز تاکید کردم که ارائه راه‌حل مهمترین هدف است، اما رد یک مفهومی که بخاطر تحریف یا خطاهای آشکار مردود شده، که کاترین مک‌کال (۲۰۰۹: ۸۳) آن را به عنوان روش پیشرفت مورد تاکید قرار می‌دهد، نیز می‌تواند به عنوان امتیاز یک تغییر به جای یک هدف محسوب گردد.

به زعم ما مسائل فلسفی دچار عدم یکپارچگی و عدم کفایت هستند، چرا که ما صرف نظر از شیوه‌ها یا رویکردهایمان، نه می‌توانیم آنها را با جمع‌آوری اطلاعات حل کنیم، و نه می‌توانیم به یک پاسخ نهایی یا راه حل غیر جدلی و قطعی در مورد آنها برسیم.

وقتی که ما دنیا را مفهوم سازی می‌کنیم و درمی‌یابیم که این مفاهیم به دلایل مختلفی مردود هستند، مسائل فلسفی خودنمایی می‌کنند. این مسائل به این خاطر بروز نمی‌کنند که اطلاعات یا دانش ما در خصوص آنها اندک است، بلکه به این دلیل رخ می‌دهند که ما در عین اینکه می‌توانیم اشتراکات ایده‌ها و منظرهای دید خود با دیگران را ببینیم، در ایجاد مفهوم مشترک از برخی امور ناتوان هستیم. مسائل فلسفی رایج، از قبیل مسائل مربوط به ماهیت ذهن و بدن، شکاکیت، مشکل شرارت، یا کاربرد موضوعات اخلاقی مثل سقط یا جنگ، از جمله چنین مفاهیمی هستند که نمی‌توان در مورد آنها به یک فهم قطعی مشترک رسید. در هر کدام از این موارد، مسئله فلسفی در واقع ناتوانی در درک مشترک از موضوع، و یا فهم این حقیقت است که حتی پس از جمع‌آوری کلیه اطلاعات تجربی یا ساخت دانش باز هم مشکل باقی می‌ماند.^{۱۸}

مثالهایی از عدم یکپارچگی فلسفی در زیر آمده است:

- ✓ درک این نکته که تجربیات ما مثالهای نقیضی با تئوری‌هایی که از دوستی، عشق و شادی داریم، بدست می‌دهد. مثلاً ما فکر می‌کنیم "شادی" انجام آن چیزی است که ما می‌خواهیم انجام دهیم، اما اغلب درمی‌یابیم که پس از آنکه در درازمدت هرآنچه که دوست داشتیم انجام دادیم احساس غم و عدم رضایت می‌کنیم.
 - ✓ مواجه شدن با منظرهای مختلف یک موضوع. برای مثال، زیست‌شناسی یک مفهومی از "طبیعت(سرشت) انسان" ارائه می‌دهد، روانشناسی منظر دیگر و مذهب نیز رویکرد سومی دارد.
 - ✓ اعتقاد به ارزش صداقت، درحالی که اغلب فکر می‌کنیم فرزندان ما باید به پدر و مادر بزرگشان بگویند که هدایای کریسمس را دوست دارند، حتی اگر از آن متنفرند.
- مثالهایی از عدم کفایت فلسفی عبارتند از:

- ✓ نقص یک تخمین جامع و اصولی از آنچه که کودک را از بزرگسال جدا می‌سازد.
 - ✓ باور به اینکه زندگی انسان بواقع ارزشمند است، درحالی که هنوز یک استدلال و توجیه قوی برای این باور ندارد.
 - ✓ کمبود یک مفهوم روشن و شفاف در مواقعی که ما با مسائلی مثل خوردن گوشت حیوانات، یا کمک به خاتمه زندگی کسی که دوستش داریم و در مراحل پایانی بیماری اش به سر می‌برد.
- مسائل فلسفی از این منظر که نمی‌توانند یک راه حل غیر جدال‌آمیز، و منحصر به فرد داشته باشند، غیرقابل حل و فصل^{۱۹} قطعی هستند(با حرف S بزرگ) فارغ از آنکه برای حل و فصل آنها از چه روشی استفاده شود و یا به چه رویکردی توسل جوئیم. روشهای فلسفی و رویکردها نمی‌توانند مسائل فلسفی را حل و فصل کنند، چراکه هر راهکار آنان به بروز راه‌های فلسفی چندگانه، قابل دفاع و بالقوه مغایر با سایر راهکارها منجر می‌شود، یا اینکه هیچ روش و رویکردی نمی‌تواند بعنوان بهترین و تنها منظر راه برای حل مسائل فلسفی مورد قبول قرار گیرد.

^{۱۸} این نگرش به پیشرفت فلسفی تحت تأثیر دیویی است اما دقیقاً تمام پیروان دیویی آن را تأیید نمی‌کنند. دیویی معتقد است که فلسفه باید با مشکلات اجتماعی، شخصی و عملی درگیر باشد(دیویی، ۱۹۲۰: ۱۲۴). من معتقدم که مشکلات فلسفی که در برنامه فیک پیگیری می‌شوند باید شامل مشکلاتی باشند که دانش‌آموزان آنها را به شکل یک مسئله مشکل‌ساز موثق درک کرده باشند، حتی اگر خودشان چنین تجربه عملی نداشته‌اند. ما با مشکلات فلسفی واقعی مواجه هستیم که جلوی ادراک مشترک ما در مورد مشکلات انتزاعی و نظری را مسدود می‌کند.

^{۱۹} unSettleable

مسائل فلسفی با مسائل تجربی متفاوت می‌باشند و نمی‌توانند بواسطه اضافه نمودن یکسری اطلاعات تجربی جدید و یا از طریق پیدا کردن حقیقت محض و بی چون و چرا، حل شوند. در عوض، من معتقدم که ما مسائل فلسفی را با حرکت به سمت ارائه مفهوم جدیدی که به قدر کفایت جامع بوده و یا تعریف مجددی برای حل عدم تجانس و نابسندگی و دگرگونی موضوعات می‌باشد امهدهیم، تا به درک مشترکی از آنها برسیم. ما مسائل فلسفی را از طریق خلق یک راه و منظر جدید برای نگاه، و قرارگیری در دنیایی که مسائل اساسی آن در طولانی مدت رخ نمی‌دهد، حل می‌کنیم. ککس^{۲۰} (۱۹۸۰: ۱۱۵) این موضوع را به شیوه ای متفاوت اما روشن بیان نموده است:

راه حل، تعبیر و تفسیری است که یک مسیر ممکن فکری در مورد بخشی از واقعیت را مهیا می‌سازد. تفاسیر می‌توانند بعنوان صدور یک شرط تلقی شوند: اگر شما در مورد واقعیت به این شیوه فکر می‌کنید و بر اساس آن هم عمل می‌کنید، پس آنچه که قبلاً مسئله‌ساز بوده دیگر این چنین نیست.

وقتی ما مسائل فلسفی را حل می‌کنیم، ما مفهومی متجانس و با کفایت جدید، برای بروز مجدد مفهوم نامتجانس و بی‌کفایت دیگری خلق می‌کنیم. اما باید از کل‌نگری کویین^{۲۱} درس بگیریم، غالباً چندین راه تضمین شده یا قابل دفاع برای درک یک مفهوم وجود دارد و بنابراین برای حل آن مسئله نیز اغلب چندین راه حل در دسترس هستند.

به همین صورت، راه حل‌های فلسفی به معنای رسیدن به مرحله نهایی نیستند، جایی که همه ابهامات برطرف شده است، و همه سوالات پاسخ داده شده اند و همه خطوط کنکاش و تحقیق تخلیه شده است، چراکه هر راه حلی شامل بذرهایی از پیشرفت جدید است. هر راه حل فلسفی نه تنها مشکل اصلی را حل نموده و ما را به سمت جلو سوق نمی‌دهد، بلکه خودش به یک مشکل جدید و فلسفی‌تر منجر می‌شود، و این موضوع به حرکت رو به جلوی بیشتری منجر می‌شود. این موضوع در استعاره لیپمن به خوبی بیان شده است:

فلسفه ... در جستجوی پاسخ نهایی نیست... همانند یک بیماری نهایی، پاسخ نهایی به شما هیچ گزینه‌ای نمی‌دهد.... در عوض یک پاسخ خوب شبیه شمعی است در تاریکی. هم روشنایی می‌دهد و هم رازآلود است. البته بهتر است این شمع در همان زمان که می‌تابد، تضادهای ناشناخته را نیز آشکار کند، آنچنان که مخاطب بتواند حدس بزند که می‌تواند به میزان بیشتری تحقیق کند و یاد بگیرد (لیپمن و سایرین، ۱۹۸۰: ۲۰۳).

برای آنکه بتوان یک گزینه را بعنوان راه حل محسوب نمود، آن گزینه باید «سزاوار پذیرش^{۲۲}» (رشر^{۲۳}، ۲۰۰۶: ۱۳)، و تضمین شده باشد (دیویی، ۱۹۳۸)، یا عبارت دیگر باید از نظر معرفتی نسبت به مفهوم مسئله‌ساز قابل رجحان باشد. راه حل باید کاری کند که مسئله برطرف شود و بنابراین دیگر فشار وارد نکند، نه اینکه صرفاً یک مصلحت شخصی باشد، یا صرفاً فرد را قادر به تطابق روانشناختی با مشکل سازد^{۲۴}.

یک راه حل فقط وقتی تضمین شده است که درون یک زنجیره منطقی، فارغ از ترجیحات ذهنی ما کار کند، که دیویی آن را " چیزهای فرا - آرمانی، فرا ° ذهنی^{۲۵} " می‌نامد (۱۹۷۷: ۳). ما باید ادراکاتمان را پیش از اینکه آنها را بعنوان راه حل‌هایی برای مسائل مان ارائه دهیم، بطور درون ° ذهنی برخلاف منطوق، تجربه و دانش بنیادین آزمایش کنیم. اگر یک مفهوم سزاوار

²⁰ Kekes

²¹ Quine

²² worthy of acceptance

²³ Rescher

²⁴ رورتی (۱۹۹۸) و جیمز (۱۹۱۲) اغلب بعنوان افرادی با چنین نگرش‌های ذهنی به راه‌حل‌ها شناخته شده اند، اما ممکن است این یک تعبیر منصفانه و درست به موضوع نباشد، و نگرشی که من به آن باور دارم ممکن است تعبیر بهتری از موضع ایشان باشد.

²⁵ extra-ideal, extra-mental things

پذیرش نیست، یا با آن مشکل متجانس نیست، این ملاحظات خارجی، فرض پذیرش آن بعنوان یک راه‌حل را رد می‌کند. در یک کندوکاو مبتنی بر گفت‌و شنود، این ملاحظات فرا^{۲۶} ذهنی راه‌حل‌های ما را صادقانه نگه می‌دارد و یا به آنها یک تایید مهر و موم شده می‌دهد.

به عبارت دیگر، یک راه‌حل می‌بایست به نسبت یک مفهوم مسئله‌ساز، با قضاوت‌های مستدل درون ذهنی ما در موازنه تأملی گسترده‌تری باشد^{۲۶}. ما نمی‌خواهیم مسائل را با دستیابی به موازنه تأملی ایده‌آل حل کنیم (که این موضوع برای رسیدن به حقیقت، ممکن است غیر ممکن باشد) اما می‌خواهیم به سمتی حرکت کنیم که راه‌حل ارائه شده به نسبت سایر راه‌حل‌ها بیشتر در موازنه تأملی باشد. بخصوص زمانی که مشکل رفع می‌شود، ما قضاوت کنیم که مفهوم مسئله‌ساز خارج از موازنه، و راه‌حل بیشتر در موازنه می‌باشد. ما از طریق برداشت یک مسئله یا یک عدم توازن بطور هم‌زمان پیشرفت می‌کنیم.

بخاطر آنکه ملاحظات فرا^{۲۷} ذهنی، کنترل‌ها و تعادل‌های عینی را مهیا سازند، راه‌حل‌های ما عینی‌تر از آنچه کانت (۱۹۲۹) بعنوان «بازی شخص تودار»^{۲۷} اطلاق می‌کند، هستند. با این وجود این روش نیز نسخه عجیب و محالی از واقع‌نگری که با قضاوت کاملاً طبیعی و منصفانه در مورد آنچه که کاملاً منطبق با ادراکات و مفاهیم باشد یا کپی دقیقی از جهان باشد، نیست. فرایند فرا^{۲۸} ذهنی موازنه تأملی گسترده، موقعیت میانه و واسطه‌ای است که بیشترین عینیت ممکن را تقدیم می‌دارد. وقتی ما یک ادراک را بعنوان یک راه‌حل تضمین شده برمی‌گزینیم، در حقیقت برای انتقال تمام دانش در دسترس، و قضاوت‌های مستدل و ملاحظات منطقی به درون موازنه تأملی کوشیده‌ایم. (دانیلز، ۱۹۷۹؛ نیلسون، ۱۹۹۵: ۲۳۵). در اینجا هیچ چیز بیشتری برای اینکه ما بتوانیم راه‌حل‌هایمان را توجیه و تصدیق نماییم وجود ندارد^{۲۸}. بنابراین حتی اگر یک راه‌حل، یک نتیجه قطعی و نهایی نیست، اما می‌تواند از منظر دیوبی یک حل و فصل (با S کوچک) مسئله از یک نتیجه خطاپذیر، و قابل تجدیدنظر باشد که ما می‌توانیم از آن برای تحقیق بیشتر استفاده کنیم، اما آنقدرها هم مسئله را حل و فصل نکرده که غیرقابل تجدیدنظر باشد (۱۹۸۳، فصل ۱).

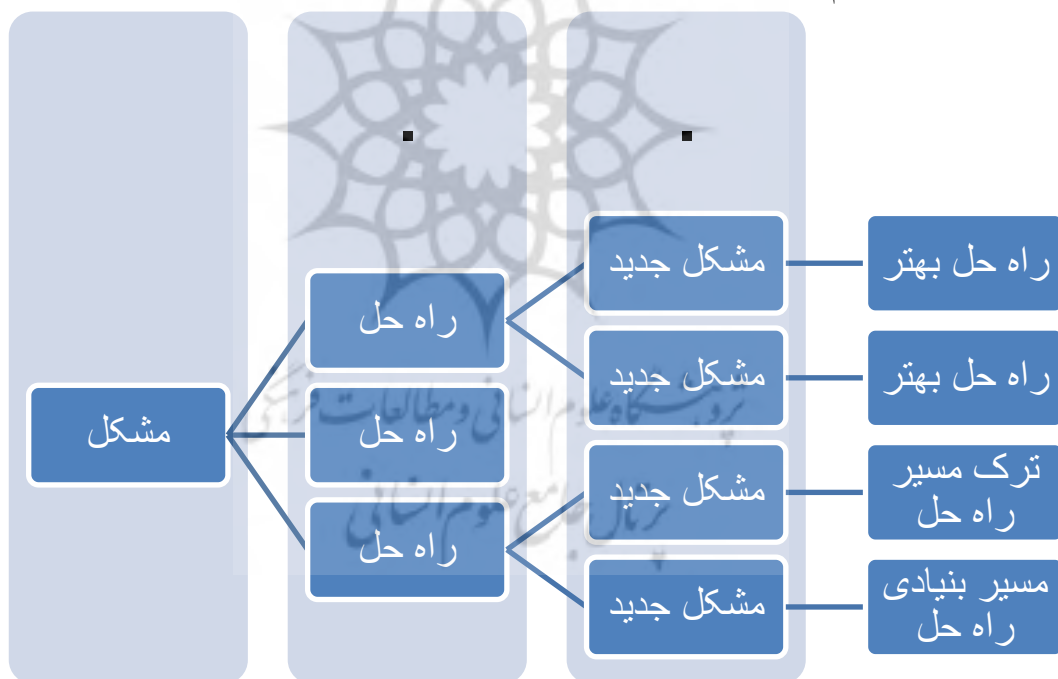
^{۲۶} موضع من در اینجا نو‌اولزی است و این تئوری کل‌نگر کوبینی از استدلال را بجای یک تئوری ارتباط ساده یا بنیادین، ارائه می‌دهد. برای این موضوع در ادبیات فبک بعنوان موازنه تأملی، نمونه و سابقه‌ای وجود دارد که صریحاً بکارگرفته شده است (لیمن، ۲۰۰۳: ۱۰۳ و ۱۷۱ و ۱۹۷)، و این موضوع حداقل می‌تواند به ویلیام جیمز برگردد^{۲۶} افراد معمولاً انباری از نقطه نظرات پیشینیان دارند، اما تجربیات آنها سبب می‌شود این ایده‌ها تحت فشار قرار گیرند. هر کسی که با آنها مخالفت کند، یا خود فرد در لحظات تأملی دریابد که این نظرات با هم مغایر هستند، یا حقایقی را دریافت کند که با آنها متناسب نیستند، یا در او تمایلاتی بروز کنند که سبب وقفه رضایتمندی از نقطه نظرات پیشین شود، نتیجه‌اش این است که فرد دچار یک رنج درونی می‌شود که آن را در ذهنش نگه می‌دارد و سپس با آن نظرات پیشین احساس بیگانگی و غریبی می‌کند و در نتیجه از طریق بهبود توده‌ای از ایده‌های قبلی، به دنبال راه‌فراری می‌گردد. وی هر میزان از ایده‌ها را که بتواند نگه می‌دارد، برای این موضوع ما شدیداً محافظه‌کار (پیرو پیشینیان) هستیم. بنابراین او تلاش می‌کند تا این ایده را تغییر دهد، نخست این نظر و سپس آن یکی (برای اینکه آنها در برابر تغییر به گونه‌ای بسیار متنوع مقاومت می‌کنند)، تا اینکه در نهایت یک ایده جدید رشد می‌کند که او می‌تواند آن را با حداقل تخریب ایده‌های قبلی، بر فراز انبار ایده‌های قدیمی قلمه بزند، ایده‌ای که حدواسط میان تجربیات جدید و نظرات قدیمی است و کمک می‌کند تا تجارب و ایده‌ها بیش از پیش با یکدیگر سازگار و متناسب باشند (۱۹۱۲: ۵۹-۶۰).

^{۲۷} self-contained

^{۲۸} نامها و توصیفات بسیاری از این نوع مواضع وجود دارد که "به اندازه کافی قابل دسترس هستند تا واقع‌بینانه آرزو شوند، هنوز آنقدر عینی هستند که ارزش نام را داشته باشند" (هاک، ۱۹۹۳، ۳۵۱-۳۵۷). هاردینگ آن را "عینیت عجیب" می‌نامد (۱۹۹۳: ۶۹-۷۱)، اسلاد آن را "نسبی‌گرایی ضعیف" می‌نامد (۱۹۹۷)، بلزبای "عینی-ذهنی" و کد "نسبی‌گرایی خفیف شده" (۱۹۹۱: ۳۲۰) می‌نامند. این مواضع بجای نگرش محال از هیچ‌جایی که ناگل توصیف می‌کند، آنچه را هابرماس (۱۹۸۷) یک "نکته مزیت برتر" می‌نامد، مطرح می‌سازد. بلزبای (در پرس) و گرگوری (۲۰۰۲) هر کدام در مورد این مواضع میانه رو در فبک، جزییات بیشتری را بر اساس یک تصور پراگماتیستی از حقیقت و دانش، ارائه می‌دهند.

زمانیکه ادراکات نامتجانس و نامتناسب ما تبدیل به ادراکات متجانس و متناسبی می‌شود که راههای فکری جدیدی را به روی ما می‌گشاید، پیشرفت فلسفی رخ می‌دهد. از این منظر ما می‌توانیم درک بهتری از پیشرفت فلسفی داشته باشیم علی‌رغم عدم توافق‌های گسترده و نبود نتیجه‌گیری‌های قطعی و ثابت. حل یک مشکل فلسفی، یک پیشرفت فلسفی است چرا که پیشرفتی است حاصل از ادراکات نامتجانس و نامتناسب قبلی، اما همچنین، این موضوع با فلسفه سازگار است زیرا در موضوعات فلسفی معمولاً چندین راه درست معرفتی برای حل یک مشکل وجود دارد.

هسته پیشرفت فلسفی، تبدیل ادراکات نامتجانس و نامتناسب به آن چیزی است که در موازنه تأملی قرار گیرد، اما این تمام داستان نیست. پیشرفت فلسفی شامل تکرار پی‌درپی و موفق حل یک مسئله است، به گونه‌ای که هر راه حل، منبعی از یک مشکل جدید می‌شود که باید حل شود. مسئله اصلی، بعنوان مفهوم نامتجانس و نامتناسب مطرح می‌شود و ما مفاهیم پیشرفته‌تری را برای حل این مسئله ایجاد می‌کنیم، اما در این ادراک جدید نیز مسائل پیشرفته‌تری ظاهر می‌شوند. این ادراک جدید ممکن است خودش مسئله جدیدی باشد، یا گونه پیچیده و زیرکانه‌تری از مشکل قبلی باشد. در پاسخ، ممکن است ما همچنان گونه پیچیده‌تری از راه حل را ارائه می‌دهیم. از طرفی ممکن است متوجه شویم که یک مسیر از راه‌حل‌ها، اساساً اشتباه باشد، یا از راه‌حل‌های بنیادی و اساسی که قبلاً در دسترس ما نبوده آگاه شویم. اگرچه ممکن است ما به همان دسته از مسائل و خطوط راه‌حل برگردیم، اما صرفاً حول یک دایره معیوب یا امیال فلسفی نمی‌چرخیم، بلکه مسائل و مفاهیم پیچیده و پیچیده‌تری را رشد می‌دهیم. (تصویر ۱ را ببینید).



تصویر ۱: نمودار پیشرفت فلسفی از ادراکات مسئله‌ساز نامتجانس و بی‌کفایت به سمت راه‌حل‌های چند جانبه فلسفی که هر چه بیشتر پیچیده، پالایش‌شده، متناسب و متجانس باشد.

با فهم مسائل و راه‌حل‌های فلسفی، و اینکه آنها مرکز کندوکاو و تحقیقات فلسفی هستند، دانش آموزان در برنامه فیک قادر هستند به نحو مؤثرتری بفهمند و پیشرفت فلسفی را ایجاد کنند. خصوصاً آنها می‌توانند مسیری که تحقیق و کندوکاو به آن منجر می‌شود را شناسایی کنند، و چگونگی قضاوت در خصوص فرارگیری در مسیر درست را می‌آموزند. ما با یک فهم و ادراک نامتجانس و نامتناسب شروع می‌کنیم و سپس به سمت راه‌حل این مسئله حرکت می‌کنیم. ما می‌دانیم

کندوکاو را تا آنجا که ما را می‌برد دنبال می‌کنیم، چراکه در این صورت مسئله فلسفی که با آن کندوکاو را شروع کرده‌ایم، دیگر وجود نخواهد داشت.

همچنین مفهوم مسئله^{۲۹} راه حل بسیاری از موانع پیشرفت فلسفی در فبک را که من در بخش ۳ به آن پرداختم، حل می‌کند. در این بخش مایلم به این موضوع بپردازم که چگونه مسائلی که کندوکاو را با آن شروع کرده‌ایم دیگر وجود نخواهد داشت، در نتیجه تصویر شفاف‌تری از پیشرفت فلسفی در برنامه فبک بدست آوریم.

دانش آموزان در برنامه فبک پیشرفت نخواهند کرد مگر اینکه مسائل فلسفی را نشانه بگیرند. این بدان معناست که یک مانع برای پیشرفت فلسفی اینست که دانش آموزان ندانند که مشکل فلسفی چیست. مفهوم مسئله^{۳۰} راه حل این مشکل را از طریق ارائه تعدادی مسائل فلسفی، تخفیف می‌دهد.

برای ایجاد پیشرفت، دانش آموزان فبک نباید صرفاً به موضوعاتی توجه کنند که مورد علاقه آنهاست، و یا آنها را متحیر و یا متعجب ساخته است، برای اینکه اینها معمولاً فلسفی نیستند، برای مثال: "چرا هنرپیشه اصلی اینگونه بازی کرد؟" یا "آیا آن دسته از امور واقعاً رخ داد؟" در عوض آنها باید به موضوعاتی که از نظر فلسفی مسئله ساز هستند توجه کنند.

همچنین مفهوم مسئله- راه حل نشان می‌دهد که برای پیشرفت فلسفی، دانش آموزان برنامه فبک، می‌بایست با تجربه یک مسئله فلسفی شروع کنند. ما از طریق حل و فصل یک مفهوم مسئله‌ساز به پیشرفت فلسفی می‌رسیم، اما اگر دانش آموزان به مفاهیم مسئله‌ساز توجه نکنند، هیچ چیزی برای آنها وجود ندارد که بخواد حل شود، و هیچ پیشرفتی نیز ممکن نیست.

یک معنای تلویحی اینست که برنامه فبک نباید روی سوالات فلسفی تمرکز کند، اما می‌بایست روی مسائل فلسفی که آنها را به سمت پیشرفت فلسفی سوق می‌دهد، تمرکز داشته باشند. سوالات فلسفی مستقل از مسائل فلسفی مربوط به آن هستند، همان‌گونه که عبارات خبری از موضوعاتی که آنها اظهار می‌کنند مستقل می‌باشند (به وارن^{۲۹} ۱۹۹۸ پانویس ۱۲ رجوع کنید). این تمایز در ادبیات فبک نیز مورد تأکید است، در جایی که تلفیق ضمنی سوالات و مسائل فلسفی، منبع بسیاری از مشکلات پیش روی پیشرفت فلسفی در فبک است. دانش آموزان تمایل بیشتری دارند به استفاده از رشته‌ای از کلماتی که سوالات فلسفی را شکل می‌دهند نه مسائل فلسفی. نتیجه آن می‌شود که آنها در این پیشرفت شکست می‌خورند زیرا: آنها به یک سوال، بدون هیچ مشکلی در ذهنشان اشاره می‌کنند^{۳۰}. آنها در ذهن خود بجای مسائل فلسفی، مسائل تجربی دارند؛ یا هیچ مشکل روشنی در ذهنشان ندارند. من معتقدم که برای ایجاد پیشرفت باید توجه ما بر مسائل فلسفی معطوف باشد، و ما باید با سوالات فلسفی به عنوان ابزاری برای کمک به وضوح این مسائل برخورد نماییم^{۳۱}.

حتی اگر دانش آموزان فبک به مسائل فلسفی اشاره‌ای هم داشته باشند، در صورتی که آنها درک درستی از منبع شکل‌گیری این مسائل نداشته باشند، نمی‌توانند به پیشرفت فلسفی دست یابند. برای مثال، کودکان کم سن و سال، مفهوم جبرگرایی که از درک علمی جهان بر می‌خیزد یا یک مفهوم پیچیده سیاست استبدادی است را نمی‌فهمند، و در نتیجه آنها نمی‌توانند مشکل آزادی اراده یا سیاست خودگردان را که از آن مفهوم نشأت می‌گیرد، به خوبی بفهمند. این بدان معناست که

²⁹Warren

^{۳۰} این شبیه مشکلی است که پیرس به آن اشاره می‌کند: برخی از فلاسفه تصور می‌کنند که برای آغاز تحقیق و کندوکاو فقط لازم است یک سوال را به زبان آورد، حال به صورت بیان کلامی یا مکتوب، و حتی به ما نیز توصیه می‌کنند که مطالعاتمان را با سوال در مورد هر چیزی شروع نماییم! اما صرف گذاشتن یک موضوع یا گزاره در یک شکل سوالی، ذهن را پس از باور به آن موضوع به هیچ نبرد و چالشی فرا نمی‌خواند. در اینجا می‌بایست یک شک زنده و واقعی وجود داشته باشد، و بدون این تردید، تمام مباحث بیهوده است. (۱۸۷۷: ۴).

^{۳۱} این تلقی از سوالات فلسفی برگرفته از نظر گلدینگ است که در مقالات (2006a, 2006b, 2007b, 2008a) تصریح شده است.

گاهی پیشرفت فلسفی به این خاطر متوقف خواهد شد که مسائل برای برخی دانش‌آموزان (یا برای همه) بسیار پیچیده می‌شوند.

باین‌حال، اگر ما دیدگاه برونری داشته باشیم، می‌توانیم تصدیق نماییم که مسائل فلسفی می‌توانند توسط هر دانش‌آموزی، در هر سنی، و از هر کجا، فهمیده شوند. حتی اگر دانش‌آموزان نتوانند مسئله آزادی در مقابل جبرگرایی، یا خودگردانی سیاسی را بفهمند، آنها می‌توانند شکل‌های ساده‌تر این مسائل را که بر مبنای مفاهیم ساده‌تری از آزادی و علیت، و «پذیرش مسئولیت» یا «مواظبت از خود» می‌باشد، درک کنند. بنابراین ما می‌توانیم پیشرفت فلسفی را از طریق تبادل مسائل فلسفی در سطح مناسبی از پیچیدگی برای دانش‌آموزان تسهیل نماییم.

مفهوم مسئله^۵ راه حل می‌تواند به نحو مؤثری این تفاوت میان مسائلی که کودکان و بزرگسالان می‌توانند درک کنند را روشن سازد. مسائل فلسفی که یک کودک پنج‌ساله با آن مواجه است، شبیه آنهایی که یک بزرگسال درک می‌کند نیست، چرا که آنها درک متفاوتی از مسائل دارند. چون هنوز تصورات افراد کوچکتر از همه ابعاد دنیا شکل نگرفته است، آنها بیشتر به مسائلی گرایش دارند که از نظر فلسفی دارای کفایت کمتری هستند. اما یک فرد بزرگتر، از نظر فلسفی درک با کفایت‌تری از مسائل دارد، اما چون تأمل ژرف کمتری روی این مسائل دارد، ادراک او غالباً از نظر فلسفی نامتجانس است. برای مثال درک یک کودک پنج‌ساله از حیوان خانگی ممکن است از نظر فلسفی بی‌کفایت باشد، بدین صورت که او به وضوح نمی‌تواند بین چیزهایی که حیوان خانگی هستند و آنهایی که نیستند افتراق بگذارد، کودک با نسبت به این که آیا یک سنگ نگهبان، یک کتاب، یا یک قطعه سنگ می‌تواند حیوان خانگی باشد دچار شک و تردید است. یک فرد بزرگتر احتمالاً تصور روشن و واضحی از آنچه حیوان خانگی اطلاق می‌شود دارد، به گونه‌ای که می‌داند یک حیوان خانگی، حیوانی است که شما از آن مراقبت می‌کنید و او را دوست دارید. اما درکش از نظر فلسفی نامتجانس است، چرا که این تعبیر می‌تواند خواهر کوچکتر را نیز شامل شود. این تلویحاً بدان معناست که پیشرفت فلسفی در برنامه فبک (و احتمالاً فرایند عمومی‌رشد مفاهیم) در یک فرایند دیالکتیکی شبیه به تصویر ۱ رخ می‌دهد. اگر ما این را در خاطر داشته باشیم که کندوکاو را باید با مفاهیم در تصرف دانش‌آموزان آغاز نماییم، می‌توانیم سکوی بهتری برای پیشرفت فلسفی بسازیم، و پس از آن به آنها کمک کنیم که هر آنچه را که در این موارد مسئله‌دار می‌بینند کشف کنند، و بعد از طریق گفتگو، مفاهیم پیچیده‌تری را بسط دهیم، مفاهیمی که حتی ما می‌توانیم آنها را مسئله‌ساز کنیم.

همچنین تفاوت میان مسائل فلسفی که کودکان و بزرگسالان با هم دارند را می‌توان به عنوان عامل بی‌علاقگی برخی فلاسفه دانشگاهی نسبت به پذیرش این موضوع که کودکان نیز می‌توانند فلسفه ورزی کنند، برشمرد، و دریافت که چرا فلسفه بطور سنتی به مقاطعی بالاتر از متوسطه و تحصیلات عالی محدود شده است. مسائل در فلسفه دانشگاهی، گرایش دارند به پیچیده‌تر، بنیادی‌تر و ماندگارتر بودن، بطوری که این مسائل از بهترین، پیچیده‌ترین و بالغانه‌ترین ادراکات ما از دنیا برمی‌خیزند. اگر انجام فلسفه نیاز به این مسائل دارد، پس کودکان قادر به انجام آن نیستند، زیرا آنها این مسائل را درک نمی‌کنند. اما مفهوم مسئله^۵ راه حل نشان می‌دهد که حتی اگر کودکان قادر به درک مسائل پیچیده فلسفی هم نباشند، آنها می‌توانند فلسفه را از طریق توجه به ادراک خویش از مسائلی که از نظر فلسفی نامتجانس و نامتناسب می‌باشند انجام دهند.

احتمالاً دلیل اصلی اینکه ممکن است پیشرفت فلسفی در برنامه فبک متوقف شود اینست که دانش‌آموزان و معلمان بازی کندوکاو فلسفی را به خوبی نمی‌دانند، و درست نمی‌دانند که قواعد این بازی چیست، و اینکه ما چگونه می‌توانیم امتیاز کسب کنیم. بدون یاری مفهوم مسئله^۵ راه حل، احتمالاً دانش‌آموزان فبک بازی حل مسائل فلسفی را با سایر بازی‌ها اشتباه می‌کنند و در پیشرفت فلسفی شکست می‌خورند. برای مثال، آنها ممکن است پیشرفت علمی و فلسفی را با هم اشتباه بگیرند، و بعد از اینکه چرا مباحثات فبک آنها را به سمت پاسخ‌های قطعی و علمی‌رهنمون نمی‌شود، دچار یأس شوند.

در عوض، دانش‌آموزان (و معلمان) فبک، گفتگوهای فلسفی را به کار می‌گیرند تا بازیکن خوبی برای دستیابی به هدف خودشان که همانا رسیدن به دیالوگی "سلیس" است، باشند. از این منظر، فبک شبیه بازی *hackey-sack* است که در آن هیچ عاملی برای کسب امتیاز وجود ندارد و هدف بازی هم فقط این است که تا زمان ممکن در حرکت رو به جلو دوام بیاورد. اما این سبب رمزآلود شدن پیشرفت فلسفی می‌گردد: اگر ما فقط به این خاطر که بحث را تا جای ممکن پیش ببریم، با هم گفتگو می‌کنیم، پس چگونه چیزی بدست می‌آوریم و یا به جایی می‌رسیم؟ در نهایت، دانش‌آموزان ممکن است بازی کندوکاو فلسفی در فبک را دقیقاً به همان شکلی که سایر بازی‌های تربیتی را انجام می‌دهند، اجرا نمایند. در بسیاری کلاس‌ها، بازی برای رسیدن به پاسخ "صحیح" تا حد امکان سریع است. اما اگر آنها بازی فبک را بدین صورت انجام دهند، در پایان مایوس و شکست خورده خواهند بود، چراکه پاسخ "درست" هرگز بدست نمی‌آید.

مفهوم مسئله^{۱۰} راه حل به دانش‌آموزان اجازه می‌دهد تا با قواعد بازی فبک مسائل را بفهمند و بازی کنند. هدف از این بازی، کشف و حل مسائل فلسفی است و ما مسیر پیشرفتمان را بواسطه اینکه آیا ما امتیاز گل را داشته و یا اینکه به هدف نزدیک شده ایم، مشخص می‌کنیم. بنابراین می‌توانیم از طریق تصریح در شناسایی مشکل، در جریان مباحثات پیشرفت کنیم، مباحثاتی که راه‌حل‌های ممکن را پیشنهاد می‌دهند و سپس آنها را نقد می‌کنند که آیا این پیشنهادات برای حل این مشکل بدرد می‌خورد یا نه.

۱۱

اگرچه مفهوم مسئله^{۱۰} راه حل در ادبیات فعلی فبک یک پیشرفت محسوب می‌شود، اما برای حمایت از پیشرفت فلسفی در برنامه فبک به تنهایی کفایت نمی‌کند. در بخش بعد می‌خواهم این استدلال را ارائه دهم که مفهوم مسئله^{۱۰} راه حل باید با جزئیات بیشتری در مورد ماهیت کندوکاو فلسفی مورد بحث و بررسی قرار گیرد، خصوصاً در مورد موقعیت‌های پیچیده معرفتی که معلمین و دانش‌آموزان فلسفه باید ماهیت پیشرفت فلسفی را بشناسند، و متوجه چگونگی قضاوت دانش‌آموزان برای چنین باشند.

۱۲

پیشتر من این بحث را مطرح کردم که پیشرفت فلسفی باید در قالب فرایند کندوکاو از مسائل فلسفی به سمت راه‌حل‌ها فهمیده شود. اما پیگیری مسیر کندوکاو در یک گفتگوی مشارکتی که چشم‌اندازها و جهت‌های متعددی در آن پیشنهاد می‌شود، دشوار است. برای کمک به آموزگاران و دانش‌آموزان در پیدا کردن مسیر خود و قضاوت در مورد آنچه که در مسیر پیشرفت فلسفی کسب کرده‌اند، فبک می‌بایست آنها را با معادل فلسفی توصیه‌های راهبردی مثل «صعود به بالای یک درخت» یا «طی طریق در یک رودخانه یا آبریز» تجهیز نماید. من این توصیه‌های راهبردی را به شکل چارچوبی برای کنکاش و تحقیق، با چهار جزء ارائه خواهم داد. در این مقاله، من یک مدل پیچیده و معقول از این چارچوب که لازم است برای افراد کوچکتر و دانش‌آموزان تازه کار ساده‌تر شود، ارائه خواهم داد^{۳۲}:

۱- یک برنامه برای کندوکاو فلسفی، به مراحل متوالی از مسئله تا راه حل تجزیه می‌شود (تصویر یک را ببینید)^{۳۳}.

^{۳۲} این چارچوب، بر پایه تصور پروان دیویی از تحقیق و بسط مفهوم تحقیق فلسفی در ادبیات فبک است. این چارچوب بصورت مبسوط در نوشته‌های گلدینگ (۲۰۰۲-۲۰۰۴: ۲۰-۲۱ & ۲۰۰۶) آمده است. علاوه بر این گورگی (۲۰۰۸، ۲۰۰۷) هم مفهومی مشابه این را برای کندوکاو و تحقیق ارائه داده است، که در آن مراحل، حرکت‌ها، خروجی‌ها و سوالات فوری شبیه آنچه من انجام می‌دهم را ترکیب و جمع نموده است.

^{۳۳} برداشت من از کندوکاو فلسفی، بر اساس برداشت دیویی از تحقیق است: "تفکر تأملی مراحل زیر را شامل می‌شود... (۱) یک مرحله از شک، تردید، سرگشتگی، دشواری‌های ذهنی، که تفکر از آن سرچشمه می‌گیرد، و (۲) یک فعالیت جستجوگرانه، شکار محققانه، برای پیدا کردن مواد و ابزاری که این شک را حل می‌کند و فرد را از سرگشتگی نجات می‌بخشد (۱۹۳۳)، فصل ۱ بخش ۲). بطور دقیق‌تر، برداشت من ناشی از تطابق است که لیمن با این فرایند دیویی دارد و صراحت آن را توصیف می‌کند.

۲- فلسفه به گونه‌ای حرکت می‌کند تا با هر مرحله متناسب شود. این برنامه برای کندوکاو فلسفی به هر تفکری

اجازه می‌دهد که به گونه‌ای هدفمند پیشرفت تحقیق را از مسئله به سمت راه حل هدایت کند.

در ضمیمه ۲ تعدادی از حرکت‌های شاخص که دانش‌آموزان در مراحل مختلف کندوکاو فلسفی می‌توانند در قالب منشور پیشرفت فلسفی انجام دهند، فهرست شده است. برای مثال، اگر دانش‌آموزان برخی راه‌حل‌های ممکن را پیشنهاد دهند، مرحله بعدی، در میان گذلشتن و مشارکت است، بنابراین حرکت بعدی آنها می‌تواند جملاتی شبیه اینها باشد: "بر آن اساس شما می‌خواهید بگویید که....." یا "مثالی از این نگرش اینست که"

۳- فرسنگ شمار فلسفی یا خروجی‌های هر مرحله در تحقیق. اینها فرسنگ شمارهایی در مسیر حل یک مسئله بوده، و حتی زمانی که ما به یک راه حل دست نیافته‌ایم، عواملی دال بر پیشرفت فلسفی می‌باشند (ضمیمه ۳ را ببینید).^{۳۴}

۴- سوالاتی که می‌توانند برای پیشرفت حرکت ایجاد شده و فرسنگ شمارهای تولید شده، پرسیده شوند(به ضمیمه ۴ نگاه کنید).^{۳۵}

این چارچوب دانش‌آموزان فبک را قادر می‌سازد تا تحقیق خود را طرح ریزی نموده، آن را به مراحل قابل مدیریت تقسیم کنند و به آن ساختار و جهت بدهند. این چارچوب گام‌هایی را توصیف می‌کند، که اگر برداشته شوند، به گونه‌ای قابل اطمینان، منجر به حل مسئله فلسفی خواهد شد. این یک شرط و قید قطعی نیست که حتماً باید بر اساس همین مراحل عمل کرد، یا حتی دستورالعملی قطعی که ظامن موفقیت باشد، نیستند، اما این چارچوب، یک مرجع فوق العاده و گرانبهایی مهیا می‌سازد که دانش‌آموزان می‌توانند از آن برای داوری و تشخیص موقعیت خود و شناسایی مسیر احتمالی در جریان حرکت به سمت پیشرفت فلسفی، از آن استفاده کنند. به شکل دیگر، این چارچوب، بازی کندوکاو فلسفی و پیشرفت را تعیین نمی‌کند، اما مراحل متوالی حرکت‌هایی که احتمالاً منجر به رسیدن به هدف می‌شود را توصیف می‌کند.

^{۳۴} دویی این فرسنگ شمارها را "مکانهایی برای توقف اضطرابی، اسکله افکار گذشته که همچنین ایستگاهی برای عزیمت به سمت افکار بعدی می‌باشند" می‌نامد(۱۹۳۳، فصل ۵: ۱). باکلا اینها را مثالهایی از "جنبش فلسفی" در تحقیق می‌نامد(۱۹۳۳: ۵۲۹)، در حالیکه لیمن(به نقل از ویلیام جیمز) آنها را "فراز و فرودها" می‌نامد(۲۰۰۳: ۸۸)، برگ و دیگران(۲۰۰۶: ۵۳-۵۴) و چالمرز(Xix: ۱۹۹۹) هر دو اذعان می‌دارند که دستیابی به فرسنگ شمارها می‌تواند در ما احساس رضایت ایجاد کند، حتی اگر ما مسئله مان را حل نکرده باشیم، و حتی اگر نسبت به زمانی که شروع کرده‌ایم گنج تر شده باشیم. فهرست فرسنگ شمارها در ضمیمه ۳ عمدتاً در یک شکل ساده در گلدینگ(۲۰۰۲: ۱۱) صورت بندی شده است. در این ضمیمه از فهرست مشابهی از لیمن(۲۰۰۳: ۸۶) تاثیر گرفته شده است، Lipman et. al., (1980, 111), Burgh et al., (2006, 132), Splitter and Sharp (1995, 129), and Smith (2003). این فهرست با سازماندهی دقیق کندوکاو فلسفی بر اساس مفهوم مسئله - راه حل از فلسفه و مراحل تحقیق فلسفی ارائه داشته است. گرگوری(۲۰۰۷) نیز کاری مشابه این را انجام داده است.

^{۳۵} شارپ و اسپیلتر(۱۹۹۵: ۵۸-۵۹) اینها را پرسشهای رویه‌ای می‌نامند، چراکه آنها سوالاتی در مورد فرایند و شیوه‌های تفکر فلسفی است بجای آنکه در مورد مسائل بنیادی باشد. اسپرود(۱۹۹۳: ۱۵-۱۶) به آنها "سوالاتی که تفکر بهتری را ایجاد می‌کنند" می‌گوید و فیشر آنها را دعوتی برای خوب اندیشیدن می‌داند(۱۹۹۵: ۱۵۴). من نیز اینها را سوالات مشوق تفکر می‌نامم زیرا آنها تفکر مورد نیاز برای تحقیق فلسفی را، بدون اینکه دانش‌آموزان را به سمت نتیجه‌گیری‌های از پیش تعیین شده سوق دهند، دعوت و تشویق می‌کنند(گلدینگ، ۲۰۰۵، ۲۰۰۶b). فهرست سوالات مشوق فکری که من تایید می‌کنم، صریحاً در چارچوب تحقیق فلسفی قرار می‌گیرد، بنابراین نقش آن در پیشرفت فلسفی به وضوح روشن است(گلدینگ، ۲۰۰۶b) را ببینید. گرگوری(۲۰۰۷) نیز فهرست مشابهی را ارائه داد که این لیست نیز تحت تاثیر فعالیتهای اسپیلتر و شارپ(۱۹۹۵: ۵۶-۵۷) پائول(۱۹۹۴: فصل ۲۲: ۱۹۹۵) پائول و الدر(۲۰۰۲)، لیمن و سایرین(۱۹۸۰، فصل ۷) و گلدینگ(۲۰۰۵، ۲۰۰۵c) قرار داشته که آنها نوعاً سوالات را از طریق نوع تفکری که پیشرفت می‌دهند، سازمان‌دهی می‌کنند، بدون اینکه چگونگی این تناسب از نظر استراتژی در مراحل مختلف کندوکاو را در نظر بگیرند.

دانش آموزان و آموزگاران فبک از این چارچوب به عنوان یک بحث اکتشافی جهت داوری در مورد اینکه تا اینجا در این تحقیق چقدر پیش آمده اند و چه کارهای دیگری باید انجام دهند، استفاده می‌کنند (ما فقط راه حل‌های احتمالی را پیشنهاد داده ایم" و "پیشنهاد جیم خوب است"). سپس آنها می‌توانند در مورد مرحله بعدی که در مسیر پیشرفت تحقیق خود باید بروند، و هرآنچه در این مرحله می‌تواند مفید باشد، داوری می‌کنند (بعد ما احتیاج داریم دلایلی که بر له یا علیه این نظر هستند را بیابیم). آنها می‌توانند این حرکات و فرسنگ شمارهها را از طریق پرسش سوالات پیشرفته، جستجو یا تشویق نمایند (دلیل موافقت شما چیست؟ دلیل عدم موافقت شما چیست؟). در ابتدا آموزگار فبک باید حرکات را پیشنهاد دهد، فرسنگ شمارهها را شناسایی کند و سوالات برانگیزاننده را بپرسد، اما این کار باید به گونه ای انجام شود که در نهایت این مسئولیت در میان تمام کلاس توزیع گردد و دانش آموزان بتوانند از این چارچوب برای هدایت پیشرفت فلسفی شان استفاده کنند.

اگرچه من مراحل کندوکاو فلسفی را در یک مسیر به ظاهر خطی و توالی مکانیکی توصیف کردم، اما اینطور نیست، چرا که من فکر می‌کنم این نه دقیق ترین تشریح کندوکاو فلسفی است، و نه شرط می‌بندم که این قواعد حتماً منجر به ارتقای پیشرفت فلسفی می‌شود. در عوض من با صراحت اذعان می‌دارم که کندوکاو فلسفی خطی و مکانیکی نیست و به مراحل جدا از هم تجزیه نمی‌شود، بلکه فبک به یک توالی خطی از مراحل تحقیق نیاز دارد. مراحل تحقیق یک ابزارهای اکتشافی ارزشمندی مهیا می‌سازد که می‌تواند بعنوان مرجعی برای آموزگاران و دانش آموزان برای کسب موقعیت (سکوهایشان) استفاده شود؛ همانند یک ابزار آموزش مقدماتی که مبتدیان می‌توانند برای کسب مهارت در کندوکاو فلسفی از آن استفاده کنند؛ و بدینگونه بعنوان یک ابزار تربیتی به دانش آموزان کمک می‌کند تا که بیاموزند که چگونه از نظر فلسفی پیشرفت کنند. آنها با بهره‌گیری از یک مدل از این چارچوب که از نظر پیچیدگی متناسب با مهارت فلسفی آنها می‌باشد، آغاز به کار می‌کنند، و این چارچوب را در یک مدل مکانیکی و خطی برای ایجاد پیشرفت فلسفی استفاده می‌کنند. همانطور که آنها مهارت فلسفی خود را رشد می‌دهند، می‌توانند مدل‌های پیچیده‌تری از این چارچوب را بکار ببرند، و از طریق تمرینات و کندوکاو بیشتر، خودانگیزخته‌تر و سرزنده‌تر خواهند شد (بهرحال این چارچوب هنوز می‌تواند بعنوان قطب‌نمایی محسوب شود که وقتی آنها در بحث‌های اکتشافی دچار سردرگمی می‌شوند جهت را به آنها نشان دهد).

۱۳

یک مفهوم پیشرفت فلسفی برای برنامه فبک همچنین می‌بایست سبب تأثر مفاهیم دانش آموزان و آموزگاران از کل قدرت اجرایی فرایند معرفتی گردد. بر اساس فعالیت‌های تجربی و نظری پری (۱۹۷۰، ۱۹۸۱)، دانیل و دیگران (۲۰۰۰، ۲۰۰۲، ۲۰۰۵، ۲۰۰۸) و پائول و الدر (۱۹۹۴، ۱۹۹۵، ۲۰۰۲)، من معتقدم که اگر دانش آموزان یا آموزگاران موضوعی معرفت‌شناختی و غیر پیچیده در مورد ماهیت دانش، معنا و پیشرفت، اتخاذ کنند، احتمال پیشرفت فلسفی در فبک را متوقف شود^{۳۶}. مواضع معرفتی ساده برای چالش با کثرت‌گرایی پیچیده فلسفی ناکافی هستند، آنها مانع احتمال گفتگو و تحقیق می‌شوند، و منجر به خطای ادراکی در مورد اهداف معرفتی فبک می‌گردد.

مسائلی که کلاس‌های فبک برای پیشرفت فلسفی، با آنها مواجه می‌باشند، همانطور که من در بخش ۳ به آن اشاره کردم، (حداقل بخشی از آن) می‌تواند به مواضع معرفتی رشد نیافته و ساده منسوب گردد. نیمه نخست این بحث روشنگرانه، از نظر فلسفی غیر مولد است، زیرا مواضع معرفتی که دانش آموزان اتخاذ می‌کنند برای چالش با ذات جدل‌آمیز و پیچیده فلسفی ناکافی است. در مواجهه با طیف باورنکردنی نگرش‌های فلسفی، جایی که هیچ چیز به سادگی «صحیح» یا «غلط» به نظر نمی‌رسد، بعضی از دانش آموزان دچار سردرگمی می‌شوند و نمی‌توانند کشف کنند که به چه چیزی نزدیک می‌شوند. دیگران

^{۳۶} نظر من در مورد مواضع معرفتی و تأثیراتی که بر فبک می‌گذارد در مقاله گلدینگ (۲۰۰۹) آمده است.

به یک موضع جزمی و متعصبانه متوسل شده و موضع خود را بعنوان تنها موضع درست اظهار می‌کنند، در حالیکه عده دیگر به موضع کثرت‌گرایی عقب‌نشینی نموده و یک فرصت‌برابری به همه ایده‌ها و اینکه هر چیزی می‌تواند درست باشد، می‌دهند و بدین ترتیب بحث بی‌معنی می‌شود. برخی نمی‌توانند بفهمند که چرا در اینجا اینهمه اختلاف نظر و بحث وجود دارد، وقتی که آنها فقط باید پاسخ درست را پیدا نموده و به سمت آن حرکت کنند. نیمه دوم بحث، بعد از آنکه دانش‌آموز شماره ۷ پیشنهاد می‌دهد که بهتر است آنها فرهنگ لغات را بخوانند، به همان اندازه مشکل ساز است زیرا در این زمان آموزگار یک موضع معرفتی که از نظر پیچیدگی فلسفی نا کافی است، اتخاذ می‌کند. در نیمه نخست بحث، آموزگار به دانش‌آموزان اجازه می‌دهد که هر ایده‌ای را که مایلند ابراز کنند، اما در نیمه دوم آنها تغییر رویه می‌دهند. حالا مداخلات نشان می‌دهد که خط تحقیق به سمت پاسخ «صحیح» است و دانش‌آموزان را به این فهم معتبر سوق می‌دهد. بالاخره بحث به یک جایی می‌رسد، اما فقط به این دلیل که آموزگار موضوع را به «پاسخ صحیح» و «پاسخ غلط» ساده‌سازی می‌کند.

تشخیص من اینست که دانش‌آموزان و آموزگاران مواضع معرفتی جزمی یا نسبی ساده‌ای در مورد فلسفه، اتخاذ نموده‌اند. من معتقدم آموزگاران و دانش‌آموزان فیک، عموماً چنین مواضعی را اتخاذ می‌کنند، و بدین ترتیب، مانع از پیشرفت فلسفی می‌شوند، درست شبیه همان زمانی که پیشرفت فلسفی آنها بدلیل نقص در شناخت کافی و مهارت‌های اجتماعی یا تغییر مواضع، متوقف می‌شود. اگر آنها موضع کثرت‌گرایی داشته باشند، و مثلاً باور داشته باشند که همه راه‌ها از یک درجه اهمیت برخوردارند، آنگاه تصور می‌کنند تمام ادراکات از ارزش برابری برخوردارند، و آنها نمی‌توانند یکی از ادراکات را که نسبت به سایرین بهتر است تشخیص دهند. این بدان معناست که آنها نمی‌توانند آنچه را که به معنای راه حل مسئله فلسفی است، از طریق دستیابی به درک بهتر از موضوع، بفهمند. اگر آنها یک موضع جزمی داشته باشند هم بهاین نتیجه می‌رسند که راه حل‌های فلسفی یا «صحیح» هستند یا «غلط». این بدان معناست که آنها نمی‌توانند درک کنند که چگونه رسیدن به یک راه حل فلسفی، در عین اینکه پاسخ صحیح، قطعی و نهایی نیست، می‌تواند یک پیشرفت فلسفی محسوب گردد.

برای درک بهتر، و در نتیجه ایجاد پیشرفت فلسفی، به اعتقاد من دانش‌آموزان (و آموزگاران) فیک می‌بایست موضع معرفتی کثرت‌گرایی انتقادی را اتخاذ کنند، موضعی که راه حل‌های فلسفی بعنوان قضاوت‌های تأملی درون ذهنی به نظر می‌رسند. این داوری‌ها صرفاً یک ایده نیستند، اما صحیح یا «غلط» هم نیستند. در عوض بسته به اینکه چقدر مستدل یا قابل دفاع باشند، بهتر یا بدتر هستند.

من در اینجا نمی‌خواهم ادعا کنم که هر نظریه‌ای که مبتنی بر نسبی‌گرایی یا حقیقت مطلق است، پیشرفت فلسفی را متوقف می‌سازد. برخی نظریات مطرح شده توسط فلاسفه بزرگ طیف وسیعی از منابع پیچیده معرفتی را در بردارند، و علی‌رغم شباهتشان با نظریات نسبی‌گرایی و جزم‌گرایانه که من قبلاً آنها را توصیف نمودم، همان چیزی را که من کثرت‌گرایی انتقادی^{۳۷} می‌نامم، به تصویر می‌کشند. من معتقدم مواضع بیش از حد ساده شده و یا بیش از اندازه دشوار شده جزم‌گرایان و نسبی‌گرایان که در آن دسته بندی‌های معرفتی فقط «صحیح» یا «غلط» یا «صرفاً یک ایده و نظر» است، مانع پیشرفت فلسفی خواهد شد.

فقط کثرت‌گرایی انتقادی منابع معرفتی لازم برای جهت‌یابی و حل مسائل پیچیده فلسفی را در بردارد. برای ایجاد پیشرفت فلسفی می‌بایست دانش‌آموزان فلسفه برخی از ادراکات فلسفی را نسبت به سایرین داوری کنند (که نسبی‌گرایی ساده نمی‌تواند چنین داوری داشته باشد)، بدون اینکه بخواهد دقیقاً پاسخ «صحیح» یا «غلط» را تصریح نماید (کاری که جزم‌گرایی ساده نمی‌تواند انجام دهد). کثرت‌گرایی انتقادی موضعی را فراهم می‌آورد که در آن دانش‌آموزان می‌توانند در مواجهه

³⁷Critical pluralism

با کثرت‌گرایی معرفتی فلسفه داوری لازم را انجام دهند. کثرت‌گرایی انتقادی به دانش‌آموزان اجازه می‌دهد تا در فرایند حل مسائل فلسفی مشارکت نموده و آن را بفهمند، در نتیجه برای پیشرفت فلسفی در فبک، این موضع پیش شرط ضروری است.

۱۴

مفهوم مسئله^{۳۰} راه حل معیار عینی و روشنی را برای تشخیص اینکه پیشرفت فلسفی صورت گرفته یا نه، مهیا می‌سازد: آیا ما فرسنگ شمارهای فلسفی را تولید نموده ایم؟ آیا نسبت به زمانی که کندوکاو فلسفی را شروع کردیم، به مرحله بعدی راه یافته ایم؟ آیا درک جدید ما مسائلی را که مربوط به ادراک قبلی ماست، برطرف می‌کند؟

اما قضاوت در مورد اینکه آیا ما مسئله‌ای را حل نموده ایم یا نه، و اینکه کدام راه حل فلسفی بهتر از سایرین است (مثلاً در موازنه تأملی بیشتری است) شدیداً پیچیده و جدال‌آمیز است و نیازمند بصیرت فلسفی ماهرانه است. دانش‌آموزان به چارچوب و تکیه گاهی نیاز دارند تا از عهده این تکلیف سخت و پیچیده برآیند. من معتقدم استانداردها یا معیارهای ذهنی ساده تر، که تقریباً به هنجارهای کامل تعادل تأملی نزدیک هستند، می‌توانند این چارچوب را فراهم سازند (به ضمیمه ۵ نگاه کنید)^{۳۸}. هنجارهایی که من در اینجا ارائه داده ام می‌بایست برای دانش‌آموزان و آموزگاران بی تجربه فبک ساده سازی گردد. این هنجارها می‌توانند بعنوان یک ابزار اکتشافی باشند برای قضاوت در خصوص اینکه آیا یک مفهوم یا راه حل از سایرین بهتر است؟ بدون اینکه بخواهیم داوری ماهرانه و تخصصی در باره اینکه کدام یک بیشتر در موازنه تأملی قرار دارد، انجام داده باشیم. برای مثال یک مفهوم واضح تر و عمیقتر بهتر از یک مفهوم سطحی و مبهم است. اگرچه موازنه تأملی، نخستین ارزش معرفتی است، هنجارهای ساده تر هم معیارهای با ارزشی هستند، زیرا مفاهیمی را که آنها درمی‌یابند، به احتمال بیشتر در تعادل تأملی است. در نهایت یک مفهوم واضح و عمیقتر بهتر از یک مفهوم سطحی و مبهم است.

۱۵

هدف من در این مقاله این بود که مفهومی از پیشرفت فلسفی برای فبک ارائه بدهم که بتواند مسائل مطروحه در قسمت ۳ را برطرف نماید. من صحبت‌های خودم را با تصریح این موضوع به پایان می‌رسانم که وقتی گفت‌وشنود بر مبنای پیشرفت فلسفی بدان گونه که من اشاره نمودم باشد، این گفت‌وشنود چگونه می‌تواند سبب پیشرفت فلسفی شود^{۳۹}. مثالی از پیشرفت فلسفی در فبک:

دانش آموز ۱: مشکلی که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم چیست؟
پرتال جامع علوم انسانی

^{۳۸} هنجارهای متعددی برای قضاوت در مورد اینکه کدام موضع فلسفی بهتر از دیگری است وجود دارد. برای مثال، هنجارهای ذهنی که توسط پائول پیشنهاد شده عبارتند از: وضوح، صراحت، ارتباط، انصاف و بی طرفی، دقت، باور پذیری، معقولیت، قوام، منطقی بودن، وسعت، عمق، جامعیت و معناداری (Paul & Elder, 2002, 10). لیمن موارد دیگری را نیز پیشنهاد می‌دهد: بی طرفی، جامعیت و سازگاری (۱۹۸۰: ۱۷۴)؛ دقت، تناسب، کفایت و معقولیت (۲۰۰۳، ۲۳۴-۲۳۳)؛ و همچنین اصالت، بهره‌وری، جامعیت، مولد بودن و نوآوری (۲۰۰۳: ۲۴۵-۲۴۷). رشر هم موارد دیگری را بیان می‌کند شامل: ثبات، یکپارچگی، (رفتار یکسان با همه موارد)، جامعیت، ظرافت نظام‌مند، سادگی، مقرون به صرفه، و همچنین تقارب به درک مشترک، کفایت توصیفی، معقولیت ذاتی (۱۹۷۸: ۲۲۵). فهرستی که من در ضمیمه ۵ پیشنهاد دادم بر اساس مقالات خودم (۲۰۰۵، a) و (۲۰۰۵، b) و یک پروژه ابزار ارزیابی صفر می‌باشد که شش پیوستار برای ارزیابی تفکر را توصیف می‌کند.

^{۳۹} مثال‌های بیشتری را می‌توان در مورد نحوه یادگیری پیشرفت فلسفی دانش‌آموزان در سنین و سطوح تجربی متفاوت ارائه داد. اما در همین مقاله کوتاه تمثیل دلالت‌کننده بر یک حلقه کندوکاو فلسفی پخته و بالغ بسنده خواهد بود.

۲: هفته گذشته ما می‌خواستیم این نتیجه برسیم که هر کس نژادپرستانه فکر کند بد است، درحالی‌که این موضوع گاهی به نظر خوب هم می‌رسد؟ مثل مواقعی که فقط افراد غیر بومی می‌توانند نقش شخصیت‌های غیر بومی را در فیلم بازی کنند. ما تلاش داریم تا کشف کنیم آیا نژاد پرستی همیشه بد است.

۷: بله، نخست ما باید معلوم کنیم که نژاد پرستی اصلاً چیست، بخاطر اینکه به نظر می‌رسد که هیچ کس نمی‌تواند تعریف دقیقی از آن ارائه کند.

۵: من تصور می‌کنم نژاد پرستی زمانی است که با یک اقلیت نژادی به گونه‌ای متفاوت رفتار می‌شود.

آموزگار: کسی می‌تواند این دیدگاه را بیشتر توضیح دهد؟

۶: در توضیح آن من باید بگویم، اگر با عده‌ای به گونه‌ای متفاوت رفتار شود، فقط زمانی نژاد پرستی محسوب می‌شود که این تهدید بعثت نژادشان باشد.

۴: این بدین معناست که نژادپرستی یک نوع عمل است.

۲: احتمال دیگر این است که نژادپرستی، تعریف افراد بر اساس نژادشان باشد.

۳: یعنی تو می‌خواهی بگویی وقتی ما در مورد برخی افراد که خیلی خوب بسکتبال بازی می‌کنند صحبت می‌کنیم چون آفریقایی هستند، این یک نوع نژاد پرستی است؟

۲: بله من اینطور فکر می‌کنم، ما کاری که نژادپرستانه باشد را انجام نمی‌دهیم، اما در فکرمان می‌توانیم نگاهی نژادپرستانه داشته باشیم.

۸: خیلی خوب، ما با این پیشنهادات مطرح شده کمی پیشرفت کردیم، ولی حالا لازم است که در حمایت از این ایده‌ها دلیلی ارائه کنیم. آیا نژادپرستی طرز برخوردی متفاوت است، تعریف متفاوتی از افراد است، یا چیز دیگری است؟

۷: اینکه بگوییم نژاد پرستی صرفاً طرز برخورد ما با افراد است، بسیار کوتاه‌فکرانه است. بسیاری از مردم وقتی فکر می‌کنند که سایر نژادها حقیر هستند، نژادپرستند، در حالی‌که ممکن است هیچ کاری هم در مورد آنها انجام ندهند.

۵: ما می‌توانیم به این موضوع وسعت بیشتری بدهیم زمانی که می‌گوییم: "نژادپرستی زمانی رخ می‌دهد که با دیگران برخورد متفاوتی داشته باشیم، یا در مورد آنها به گونه‌ای متفاوت فکر کنیم، چون آنها از نژاد دیگری هستند."

۲: من این را قبول دارم. این تعریف حتی پیشنهاد من در مورد تعریف افراد بر اساس نژادشان را هم در بر می‌گیرد، بر این اساس نژاد پرستی هم یک عمل و هم یک روش برای فکر کردن در مورد دیگران است.

معلم: آیا این برای تعریف نژاد پرستی خوب است؟ وقتی ما این تعریف را برای مشکل اصلی خودمان که آیا نژاد پرستی همیشه بد است، استفاده کنیم، آیا شما احساس رضایت می‌کنید؟

این مثال، شبیه به گفت‌و شنودی که در بخش اول آوردم نیست، در اینجا دانش آموزان به گونه‌ای تأملی و هوشیارانه از نظر فلسفی پیشرفت داشتند. آن جایی‌که هدفشان ابتدا شناسایی مفاهیم نامتناسب و بی‌کفایت، و سپس حل مسئله فلسفی است، آنها فهمیدند که در حال انجام بازی پیشرفت فلسفی هستند. آنها فرایند پرسشگری و تحقیق فلسفی را فهمیدند و به آن ارجاع می‌دادند برای اینکه بتوانند جهت‌های خود، برای تشخیص فرسنگ شمارهایی که بر پیشرفت فلسفی دلالت دارند، را شناسایی کنند. هم دانش‌آموزان و هم آموزگار سوالات برانگیزاننده تفکر را برای کمک به هدایت تحقیق مطرح می‌ساختند و آن را در یک مسیر رو به جلو حفظ می‌کردند. در نهایت آنها راه‌حل‌های پیشنهادی را برای مشاهده بهترین هنجارهای هوشمندانه (ذهنی) ارزیابی کردند و زمانی که متوجه عدم تناسب می‌شدند، آنها را بهبود بخشیدند. روی هم رفته، آنها همانگونه که برای بسط مفاهیم جدید در مورد مفهوم نژادپرستی تلاش می‌کردند، به پیشرفت فلسفی دست یافتند، به‌گونه‌ای

که در مقایسه با درک ناکافی که از نژادپرستی در آغاز بحث داشتند، به یک توازن تأملی بزرگتر دست یافتند، و در جهت حل مسئله فلسفی اولیه آنها که آیا نژاد پرستی همیشه بد است، این یک فرسنگ شمار محسوب می‌شود. خلاصه من مجدداً توصیه خود را تصریح می‌کنم که این فهم از پیشرفت فلسفی می‌بایست هسته اصلی برنامه فبک باشد، چون می‌تواند بسیاری از دشواری‌های رویه‌ای پیش روی فبک را برطرف نماید. در این مقاله من تلاش داشتم چنین مفهومی را با جمع‌آوری و سازماندهی تعداد زیادی از منابع در مورد پیشرفت در ادبیات مرتبط با فبک تشریح نمایم. من این مفهوم را پیش کشیدم تا گفتگوی بیشتری راجع به نحوه دستیابی به پیشرفت فلسفی در برنامه فبک را برانگیزم، و در حمایت از درستی و مشروعیت معرفتی فبک، بر مشارکت افراد فعال این حوزه در این گفتگو بعنوان موضوعی بسیار حائز اهمیت و دارای اولویت اصرار دارم.



ضمیمه ۱: مراحل کندوکاو فلسفی

موقعیت مسئله‌ساز: موقعیت اولیه یا محرکی که از نظر فلسفی مسئله‌ساز است

﴿

درک مشکل: داوری این موقعیت که آیا مشکل واقعاً فلسفی است

﴿

شکل دهی به مشکل: بیان جزء به جزء و صورت بندی مسئله و مشخص کردن جهت و دستور جلسه برای تحقیق

﴿

پیشنهادات: مفاهیم جدیدی که ممکن است مسئله را حل کنند

راه‌حل‌های مفروض، ایده‌ها، حدس و گمانه‌ها، تعاریف و تفسیرها

﴿

تشریح دقیق: فهم و تشریح دقیق راه‌حل‌های پیشنهاد شده

توضیح و تعبیر و تفسیر

﴿

استدلال و تجزیه تحلیل: آزمایش و ارتباط درونی راه‌حل‌های پیشنهاد شده

تفحص مفهومی

﴿

آزمون و ارزشیابی: آزمون راه‌حل‌های پیشنهادی

آیا این راه‌حل‌های پیشنهاد شده در جهت رفع مشکل کمکی می‌کند؟

کدامیک از راه‌حل‌های پیشنهادی، مسئله فعلی را بیشتر حل می‌کند، و نسبت به سایرین منجر به مسائل غیر قابل قبول کمتری

می‌شود

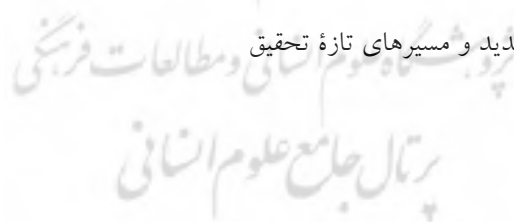
﴿

حل مسئله: نتیجه‌گیری و بکارگیری

سازگاری و استفاده از بهترین راه‌حل

﴿

موقعیت مسئله دار: تشخیص مسئله جدید و مسیرهای تازه تحقیق



<p>این جالب است چون که.... می بینم که... احساس می کنم که... فکر می کنم که.... متعجبم که.... یک چالش / ابهام / تردید این است که....</p>	<p>صورتبندی مسئله فلسفی، تصمیم در مورد اهداف کشف مسئله</p>	<p>صورت بندی مسئله</p>
<p>این مسئله ساز است چونکه... سوالی که در اینجا مطرح است اینست که.... ما می بایست ابتدا به این موضوع پاسخ دهیم که ... چون</p>	<p>جزء به جزء کردن مسئله، مشخص نمودن دستورجلسه و سازمان دهی به تحقیق</p>	<p>شکل دهی به مسئله</p>
<p>یک راه حل ممکن است این باشد که.../احتمالاً.../ چطور است که .../ آنچه اگر با آن سروکار دارد... این سوال مطرح است چون....</p>	<p>پیشنهاد مفاهیم جدید برای حل مسئله</p>	<p>پیشنهادات</p>
<p>بر اساس آنچه که شما می گوید... به عبارت دیگر می توان گفت این هست... یک مثال/ قیاس اینست که....</p>	<p>وضوح، تعریف، بیان مجدد، تفسیر و فهم راه حل های پیشنهاد شده</p>	<p>تشریح دقیق</p>
<p>این مربوط می شود به... این متفاوت است با... به این معناست که... اینگونه فرض می شود که... ما ملاحظه نکرده ایم... برخی ممکن است اینگونه فکر کنند ... چون....</p>	<p>تخمین فرضیه ها شناسایی افتراقات و ارتباطات ساخت استنتاجات</p>	<p>استدلال و تجزیه و تحلیل</p>
<p>یک دلیل برای این ... آنست که یک دلیل برای مخالفت با این... آن است که... یک مثال/مثال نقیض آن است که... ما این دیدگاه را بوسیله ... می آزماییم</p>	<p>تشخیص و ارزیابی توافقات انتخاب معیارها و هنجارهای هوشمندانه برای آزمون راه حل های پیشنهادی تایید، بازنگری یا رد مفهوم</p>	<p>آزمون و ارزیابی</p>

معیارهایی که ما برای داوری استفاده می‌کنیم عبارتند از...
این نگرش با معیارهای ما هماهنگ/ ناهماهنگ است.
... این راه حل مسئله را حل می‌کند چون که...
... این راه حل قابل دفاع است چون که...

ما مسئله را حل کردیم ... چون که...
ما مسئله را حل نکردیم ...
نتیجه ای که می‌توان استخراج کرد این است که...
این بهترین راه حل این مسئله است زیرا...

کاربرد یا تطابق راه حل

حل مسئله

مسیر فرایند خود اصلاحی پژوهشی را حفظ نمودن
مسئله جدیدی که من ملاحظه کردم این است که...
ما داریم سعی می‌کنیم که...
ما در حال پیشرفت هستیم/ نیستیم زیرا...
حالا ما هستیم...
...این به ما کمک می‌کند چون..
حالا ما باید...

تأمل کردن

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ضمیمه ۳: فرسنگ شماره‌های فلسفی

<p>شگفتی در مورد یک مفهوم کشف یک مسئله فلسفی که قبلاً تجربه شده یا حالا متوجه آن شده‌ایم اتخاذ هدف برای تحقیق پیرامون این مسئله</p>	<p>تشریح دقیق مسئله</p>
<p>مجزاسازی، شفاف‌سازی و تعریف مسئله بیان مسئله در قالب سوال یا سوالات فلسفی سازمان دهی سوالات متوالی بعنوان دستور جلسه تحقیق</p>	<p>شکل دهی به مسئله</p>
<p>ارائه پیشنهادات، فرضیه‌ها، چشم اندازها، گمانه‌ها، یا توصیف کاندیداهایی که به حل مسئله کمک می‌کند</p>	<p>ارائه پیشنهادات</p>
<p>تفسیر، روشن‌سازی، و معناداری مجدد یک پیشنهاد انتشار، وسعت بخشی یا ساخت بر اساس یک پیشنهاد استفاده از قیاس یا استعارات برای تصریح یک پیشنهاد ارائه مثال‌ها، قیاس‌ها یا استعارات برای تصریح و روشن‌سازی پیشنهاد کیفی‌سازی و کمی‌سازی پیشنهاد</p>	<p>تشریح دقیق</p>
<p>ایجاد تمایز، ارتباط، تعمیم، طبقه‌بندی، ترتیب یا مرتب‌سازی معنادار کشف ارتباطات مهم طرح یک کاربرد، پیش‌بینی نتایج و پیامدهای مستدل از یک راه حل پیشنهادی اظهار ایده‌ها و تعصب در مورد یک راه حل پیشنهادی تعریف و تجزیه و تحلیل مفاهیم تشخیص ثبات یا بی‌ثباتی (درون فردی و میان فردی)</p>	<p>استدلال و تجزیه و تحلیل</p>
<p>شکل دهی و کاربرد معیارها و هنجارهای ذهنی برای ارزیابی راه‌حل‌های پیشنهادی ارزیابی دقت و معقولیت ایده‌ها و کاربردی بودن راه‌حل‌های پیشنهادی ارائه دلیل، مثال و شواهد معقول برای آزمون یا چالش یک راه‌حل پیشنهادی تخمین دلایل سفسطه‌آمیز، مغالطه‌ها، ابهامات، و گنگی معانی ارزیابی کیفیت حمایت در له و علیه راه‌حل پیشنهادی شناسایی خصیصه‌های وابسته به قراین و نحوه چنین ارزیابی‌های ممکن‌التغییر آزمون پیشنهاداتی که مغایر با مشاهدات، تجارب، سایر نگرش‌ها، دانش قبلی یا اقدام برای قضاوت این که این راه‌حل قادر به حل مسئله بوده و قابل دفاع باشد، هستند.</p>	<p>آزمون و ارزیابی</p>

حل مسئله

نتیجه گیری یا ایجاد یک قضاوت با فکر درست درمورد اینکه راه حل پیشنهادی بهترین است. قضاوت‌های تعلیقی در مورد یک راه حل پیشنهاد شده خود اصلاحی و تغییر ذهن در پرتو ارزیابی باز آرای، دوباره مرتب کردن یا قالب دهی مجدد دانش و تجربه تشخیص آنچه ما نمی‌دانیم و محدود کننده‌های فهم ما شناسایی مسائل جدید برخاسته از چشم اندازها و راه حل‌های جدید تطابق یا کاربردی کردن یک راه حل

تأمل

توصیف فرایند تحقیق و جایگاهی که ما در این فرایند قرار داریم ارزیابی آنچه که برای انجام تحقیقات بعدی مورد نیاز است، تا جایی که کندوکاو بدان منجر می‌شود.



تشریح دقیق مسئله

چه چیزی نظر شما را جلب می کند؟
 چه چیزی می بینی؟ احساس می کنی؟ فکر می کنی؟
 چه چیزی از این مسئله شما را متعجب می سازد؟
 چه چالش هایی پیش روی شماست، یا چه ابهاماتی در ذهن
 شما ایجاد می کند، یا شما را سردرگم می کند یا آن را درک
 نمی کنید؟
 چرا این موضوع برایت مهم است؟ چرا ما می خواهیم روی
 این موضوع بحث کنیم؟

شکل دهی مسئله

چه چیزی این را مسئله دار می سازد؟
 چه سوالاتی از این موضوع برمی خیزد؟
 ما چگونه می توانیم سوالات را پشت سرهم تنظیم کنیم؟

ارائه پیشنهاد

چگونه می توانیم مسئله را حل کنیم؟
 چه راه حل های جایگزین دیگری وجود دارند؟
 آیا پیشنهادات ما با همه سوالات سروکار دارند یا فقط برخی
 از جنبه های آن؟

تشریح دقیق

بر پایه آن پیشنهاد، چگونه می توانیم عمل کنیم؟
 راه دیگر برای بیان چیست؟
 مثال یا قیاس برای آن چیست؟
 منظور شما از چیست؟

استدلال و تجزیه و تحلیل

چه چیزی با ... ارتباط دارد؟ چه چیزی با ... تمایز دارد؟
 اگر ... درست است، این به چه معنا می تواند باشد؟
 اگر ... درست است، چه چیزی باید فرض شود؟
 چه چیزی را ما در نظر نگرفته ایم؟
 چرا برخی اینگونه فکر می کنند که...؟
 شما چگونه می خواهید ... را تعریف کنید؟

آزمون و ارزیابی

چه دلایل احتمالی برای ... وجود دارد؟
 چه دلایل احتمالی در رد ... وجود دارد؟
 مثال ها و مثال های نقیض آن چیست؟

چگونه می‌توان بهتر بودن این راه حل پیشنهادی نسبت به سایرین را آزمون نمود؟
 کدام معیارها یا هنجارهای ذهنی می‌توانند برای ارزیابی استفاده شوند؟
 کدام راه‌های پیشنهادی در قالب معیارها و آزمون‌های ما هستند؟
 آیا راه حل پیشنهادی واقعاً مسئله ما را حل می‌کند؟
 آیا راه حل پیشنهادی قابل دفاع است؟

حل مسئله

کدام مسئله ما حل شده است؟
 چه مسئله‌ای هنوز حل نشده است؟
 ما چه نتیجه‌ای گرفته‌ایم؟
 کدام راه حل پیشنهادی به بهترین نحو مسئله را حل می‌کند؟
 چه مسائل جدیدی از این راه‌حل برمی‌خیزد؟
 در پرتو این ادراک جدید ما باید چگونه عمل کنیم؟

تأمل

ما قصد انجام چه کاری را داریم؟
 آیا ما در حال پیشرفت هستیم؟
 ما در حال حاضر چه می‌کنیم؟
 بعد از این پیشرفت چه می‌کنیم؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

ضمیمه ۵: هنجارهایی برای قضاوت در مورد اینکه یک مفهوم بهتر از سایرین است.

نامعلوم	واضح و روشن
تحت الفظی، بدون جزئیات، توضیحات یا مثال. نامشخص، غیر دقیق، دوپهلو و مبهم.	خاص، دقیق. با جزئیات توصیف شده، توضیح داده شده و تصریح شده
مرتب	آشفته
ساختارمند و منظم. ساده، اجمالی و ظریف	پیچیدگی‌های غیر ضروری، بی‌نظم، سازمان نایافته، و غیر متمرکز
معقول	غیر عقلانی
مستدل و منطقی، توجیه شده، قابل دفاع، قابل پذیرش و ضمانت شده. محکم، منطقی، انتقادی. حمایت شده توسط شواهد، دلایل و استدالات.	غیر معقول، نامشخص، غیر قابل قبول. غیر تأملی، امتحان نشده و فاقد دلیل. مبتنی بر مغالطه و دلایل جعلی
دقیق	غیر دقیق
ممیزی شده، چک شده و آزمون شده، بر اساس شواهد و حقایق و دلایل قوی. اثبات شده و حمایت شده توسط بهترین اطلاعات.	مبتنی بر شواهد، تحقیقات یا استدالات اندک یا هیچ. فاقد ممیزی، متناقض و بدون حمایت با اطلاعات موجود.
بی طرف	سوگیرانه
کامل، باز و متعادل. براساس ملاحظه همه موضوعات، عوامل، چشم اندازها، و استدالات. بی طرف و فراگیر	مبتنی بر فرضیه‌های امتحان نشده، تمایلات و سوگیری‌های مقرر. خودمحورانه، کوتاه نظرانه، متعصب و بسته فکر.
وسیع	بسته
دربرگیرنده تمام ملاحظات منطقی، چشم اندازها و جایگزین‌ها. کشف مشخصه‌ها، شامل کاربردهای وسیع، تعمیمات، ارتباطات	نادیده انگاری ملاحظات، چشم اندازها و موضوعات منطقی. محدود و چشم بسته. چشم پوشی از ارتباطات، روابط و جایگزین‌ها.
عمیق	سطحی
توصیفات، توضیحات، و تجزیه و تحلیل‌های دقیق و چند جانبه. تسخیر آنچه که مهم، خاص، اصلی و ارزشمند است. بینش آفرین، روشن و صریح، فهمیده، بصیر، عقلایی، و پالوده.	ساده و سطحی، پیچیدگی‌ها را نادیده گرفتن، تک بعدی، بدون نکات دقیق و ظریف، جزئیات یا تحلیل‌ها. بی‌ربط، نامشخص، بی‌اهمیت و پرداختن به جزئیات بی‌اهمیت.
مشمور	بی شمور
کاوش برانگیز، متفکرانه و چالش برانگیز. مولد سوالات خوب، فرضیه‌ها و مسائل. خطوط جدید و ویژه تحقیق را کشف می‌کند. رها سازی.	بسته، غیر تأملی، فاقد سوال، بی روح، و مقاوم در برابر تحقیقات بیشتر. جلوی تحقیقات بیشتر را مسدود می‌کند.

با کفایت بی کفایت

کامل، جامع، بسنده. قادر به جهت‌یابی هوشمندانه و موفقیت‌آمیز. تطابق یافته، مشمول، یا دربرگیرنده ملاحظات منطقی. می‌سازد. ناسازگار با ملاحظات منطقی است و شامل چنین ملاحظاتی نیست.

هماهنگ نا هماهنگ

پایدار، مفهوم منسجمی که با تجارب درون‌ذهنی، هنجارها، اطلاعات، و داوریهای ما همساز است. بی‌ثبات با سایر مفاهیم و قضاوت‌های منطقی. متضاد با خودش و سایر مفاهیم مهم. غیر منسجم، مغایر و غیر عادی.



References

- Bleazby, J. (in press). Overcoming Relativism and Absolutism: Dewey's ideals of Truth and Meaning in Philosophy for Children. *Educational Philosophy and Theory*, 1-11.
- Bruner, J. (1960). *The Process of Education*. Boston: Harvard University Press.
- Buchler, J. (1993). What is a Discussion? In M. Lipman (Ed.), *Thinking Children and Education* (pp. 523-532). Dubuque, Iowa: Kendall/Hunt.
- Burgh, G., Field, T., & Freakley, M. (2006). *Ethics and the Community of Inquiry: Education for Deliberative Democracy*. Melbourne: Thomson Social Science Press.
- Cam, P. (1993). *Thinking Stories 1: Teacher Resource/Activity Book: Philosophical Inquiry for Children*. Sydney, Australia: Hale & Iremonger.
- Cam, P. (1995). *Thinking Together: Philosophical Inquiry for the Classroom*. Hale and Iremonger: Sydney.
- Cam, P. (2006a). *Twenty Thinking Tools*. Melbourne: ACER Press.
- Cam, P. (2006b). Dewey, Lipman and the Tradition of Reflective Education. In M. Taylor, H. Schreier & P. Ghiraldelli Jr (Eds.), *Pragmatism, Education and Children: International Philosophical Perspectives* (pp. 158-181). Amsterdam: Editions Rodopi.
- Campbell, A. (2003). Arthur Lovejoy and the Progress of Philosophy. *Transactions of the Charles S. Pierce Society*, 39(4), 617-643.
- Chalmers, A. F. (1982). *What is This Thing Called Science? An Assessment of the Nature and Status of Science and its Methods*. St. Lucia, Qld.: University of Queensland Press.
- Code, L. (1991). *What Can She Know? Feminist Theory and the Construction of Knowledge*. Ithaca: Cornell University Press.
- Daniel, M-F. (2008). Learning to Philosophise: Positive Impacts and Conditions for Implementation: A Synthesis of 10 Years of Research (1995-2005). *Thinking: The Journal of Philosophy for Children*, 18(4), 36-48.
- Daniel, M-F., Lafortune, L., Pallascio, R., & Schliefer, M. (2000). Developmental dynamics of a Community of Philosophical Inquiry in an Elementary School Mathematics Classroom. *Thinking* 15(1), 2-10.
- Daniel, M-F., Lafortune, L., Slade, C., & de la Garza, T. (2005). Modelling the Development Process of Dialogical Critical Thinking in Pupils aged 10-12 Years, *Communication Education*, 54(4), 334-254.
- Daniel, M-F., Splitter, L., Slade, C., Lafortune, L., Pallascio, R., & Mongeau, P. (2002). Are the Philosophical Exchanges of Pupils Aged 10 to 12 Relativistic or Inter-Subjective? *Critical and Creative Thinking: The Australasian Journal of Philosophy in Education*, 10(2), 1-19.
- Daniels, Norman. (1979). Wide Reflective Equilibrium and Theory Acceptance in Ethics. *The Journal of Philosophy*, 76(5), 256-282.
- Darwin, C. (1859). *On the Origin of Species* London: John Murray.
- Dewey, J. (1920). *Reconstruction in Philosophy*. New York: Henry Holt and Co.
- Dewey, J. (1933). *How We Think: A Restatement of the Relation of Reflective Thinking to the Educative Process* (Revised and expanded ed.). New York: D.C. Heath.
- Dewey, J. (1938). *Logic: The Theory of Inquiry* In J. A. Boydston (Ed.), *The Later Works 1925-53*, John Dewey, Vol. 12 (1986 edition ed.). Carbondale: Southern Illinois University Press.
- Dewey, J. (1977). *A Short Catechism Concerning Truth*. In J. A. Boydston (Ed.), *The Middle Works, 1899-1924*, volume 6: 1910-1911 (pp. 1-11). Carbondale: Southern University Press.
- Dombrowski, D. (1994). Lovejoy, Hartshorne, and Progress in Philosophy. *Metaphilosophy*, 25(4), 335-347.
- Fisher, R. (1995). Socratic Education. *Thinking: The Journal of Philosophy for Children*, 12(3), 23-29.
- Fisher, R. (2003). *Teaching Thinking* (2nd ed.). Great Britain: Bookcraft.
- Gardner, S. (1998). Truth: In Ethics and Elsewhere. *Analytic Teaching*, 9(9), 78-88.
- Gardner, S. (1997). Philosophy: A Potential Gender Bender. *Analytic Teaching*, 17(2), 101- 111.

- Gardner, S. (1995). Inquiry is No Mere Conversation. *Critical and Creative Thinking: The Australasian Journal of Philosophy for Children*, 3(2), 38-49.
- Golding, C. (2002). *Connecting Concepts: Thinking Activities for Students*. Melbourne: ACER press.
- Golding, C. (2004). Philosophy for Children and Multiple Intelligences. *Critical and Creative Thinking: The Australasian Journal of Philosophy in Education*, 12(1), 16-31.
- Golding, C. (2005a). *Thinking with Rich Concepts: Rich Concepts for Philosophical Questioning in the Classroom*. Nelson: ThinkShop.
- Golding, C. (2005b). Truth or Making Sense - What is More Important in Education? In M. Mason (Ed.), 34th Annual Philosophy of Education Society of Australasia (PESA) Conference, *Critical Thinking and Learning: Values, Concepts and Issues* (pp. 143-151). Hong Kong: Hong Kong Institute of Education.
- Golding, C. (2005c). *Developing a Thinking Classroom: A Workbook for Professional Learning Teams*. Melbourne: Hawker Brownlow Education.
- Golding, C. (2006a). The Nature of Philosophical Questions. In M. Freund, J. Mackenzie & M. O'Loughlin (Eds.), 35th Annual PESA Conference: *Politics, Business and Education* November 23-26, Sydney. pp.143-151
- Golding, C. (2006b). What is Philosophy in Schools? *Critical and Creative Thinking: The Australasian Journal of Philosophy in Education*, 14(1), 1-21.
- Golding, C. (2007a). Pragmatism, Constructivism and Socratic Objectivity: The Pragmatist Epistemic aim of Philosophy for Children. In 36th Annual (PESA) Conference: *Creativity, Enterprise and Policy – New Directions in Education*, 6-9 December. Wellington.
- Golding, C. (2007b). Types of Philosophical Questions. *Critical and Creative Thinking: The Australasian Journal of Philosophy in Education*, 15(1), 36-48.
- Golding, C. (2008a). Philosophical Questions: Their Nature and Function. In C. Tan (Ed.), *Philosophical Reflections for Educators* (pp. 193-204). Singapore: Cengage Learning.
- Golding, C. (2008b). Dissemination of Knowledge and Autonomous Student Inquiry: The Case of the Philosophical Community of Inquiry. In 37th PESA Conference: *The Ownership and Dissemination of Knowledge*, Dec. 4-7. Brisbane.
- Golding, C. (2009). Epistemic Positions and Philosophy for Children, *Farhang (Culture)*, 22.
- Goodman, N., & Elgin, C. Z. (1988). *Reconceptions in Philosophy and Other Arts and Sciences*. Indianapolis: Hackett Pub. Co.
- Gregory, M. (2002). The Status of Rational Norms: A Pragmatist Perspective. *Analytic Teaching*, 21(1), 53- 64.
- Gregory, M. (2007). A Framework for Facilitating Classroom Dialogue. *Teaching Philosophy*, 30(1), 59-84.
- Gregory, M. (2008). *Philosophy for Children: Practitioner Handbook*. New Jersey: IAPC.
- Haack, S. (1993). Pragmatism. In J. Dancy & E. Sosa (Eds.), *A Companion to Epistemology* (pp. 351-357). Blackwell: Oxford.
- Habermas, J. (1984). *The Theory of Communicative Action* (T. McCarthy, Trans. Vol. 1). Boston: Beacon Press.
- Habermas, J. (1987). *The Theory of Communicative Action*. Cambridge: Polity.
- Harding, S. (1993). Rethinking Standpoint Epistemology: What is Strong Objectivity? In L. Alcoff & E. Potter (Eds.), *Feminist Epistemologies*. New York: Routledge.
- Hegel, G. W. F. (1807). *The Phenomenology of Spirit* (A. V. Miller, Trans. 1997 ed.). Oxford: Clarendon Press.
- James, W. (1912). *Pragmatism: A New name for Some Old Ways of Thinking*. London: Longmans, Green and co.
- Kant, I. (1929). *Critique of Pure Reason* (N. Smith, Trans.). London: Macmillan.
- Kekes, J. (1980). *The Nature of Philosophy*. Ottawa: Rowman and Littlefield.
- Kennedy, D. (2004). The Role of the Facilitator in a Community of Philosophical Inquiry. *Metaphilosophy*, 35(5), 744-765.

- Kohlberg, L. (1981). *The Philosophy of Moral Development: Moral Stages and the Idea of Justice*. San Francisco: Harper & Row.
- Kuhn, T. (1962). *The Structure of Scientific Revolutions*. Chicago: University of Chicago Press.
- Lipman, M. (1988). *Philosophy Goes to School*. Philadelphia: Temple University Press.
- Lipman, M. (2003). *Thinking in Education* (2nd ed.). New York: Cambridge University Press.
- Lipman, M. (2004). Philosophy for Children's Debt to Dewey. *Critical & Creative Thinking: The Australasian Journal of Philosophy in Education*, 12(1), 1-8.
- Lipman, M., & Sharp, A. M. (1982) *Looking for Meaning: Instructional Manual to Accompany Pixie*. New Jersey: IAPC.
- Lipman, M., Sharp, A. M., & Oscanyan, F. (1980). *Philosophy in the Classroom* (2nd ed.). Philadelphia: Temple University Press.
- Lovejoy, A. (1917a). On Some Conditions of Progress in Philosophical Inquiry. *Philosophical Review*, 26(2), 123-163.
- Lovejoy, A. (1917b). Progress in Philosophical Inquiry. *Philosophical Review*, 26(5), 537-545.
- McCall, C. (2009). *Transforming Thinking: Philosophical Inquiry in the primary and secondary classroom*. London: Routledge.
- Moody, T. (1986). Progress in Philosophy. *American Philosophical Quarterly*, 23(1), 35-46.
- Murris, K. (2008). Philosophy for Children, the Stingray and the Educative Value of Disequilibrium. *Journal of Philosophy of Education*, 42(3/4), 667-686.
- Nagel, T. (1986). *The View from Nowhere*. New York: Oxford University Press.
- Neilsen, K. (1987). Can There be Progress in Philosophy? *Metaphilosophy*, 18(1), 1-29.
- Nelson, L. (1962). *Progress and Regress in Philosophy*, Vol. I & II (H. Palmer, Trans. 1970 ed.). Oxford: Basil Blackwell.
- Nelson, L. (2004). (originally c.1922) *The Socratic Method*. In R. Saran & B. Neisser (Eds.) *Enquiring Minds: Socratic Dialogue in Education* (pp. 126-165). Sterling: Trentham Books.
- Paul, R. W. (1994). *Critical Thinking* (revised 3rd ed.). Melbourne: Hawker Brownlow Education.
- Paul, R. W. (1995). *Socratic Questioning and Role-Playing*. Santa Rosa CA: Foundation for Critical Thinking.
- Paul, R. W., & Elder, L. (2001). *The Miniature Guide to Critical Thinking: Concepts and Tools*. Santa Rosa CA: Foundation for Critical Thinking.
- Paul, R. W., & Elder, L. (2002). *The Miniature Guide to the Art of Asking Essential Questions*. Santa Rosa CA: Foundation for Critical Thinking.
- Peirce, C. S. (1877). The Fixation of Belief. *Popular Science Monthly*, 12, 1-15.
- Peirce, C. S. (1934). *Collected Papers of Charles Sanders Peirce: Volume 5, Pragmatism and Pragmaticism*. C. Hartshorne & P. Weiss (Eds.), Cambridge: Harvard University Press.
- Perkins, D. (1995). *Outsmarting IQ: The Emerging Science Of Learnable Intelligence*. New York: Free press.
- Perry, W. G. (1970). *Forms of Intellectual and Ethical Development in the College Years: A Scheme*. New York: Holt, Rinehart & Winston.
- Perry, W. G. (1981). Cognitive and Ethical Growth. In A. W. Chickering (Ed.), *The Modern American College* (pp. 76-116). London: Jossey-Bass.
- Piaget, J. (1978) *The Development of Thought: Equilibration of Cognitive Structures*, A. Rosin, Trans. Oxford: Blackwell.
- Plato. (1993). *Euthyphro* (H. Tredennick & H. Tarrant, Trans.). In *The Last Days of Socrates*. London, England: Penguin Books.
- Plato. (2003). *The Republic* (D. Lee, Trans.). London: Penguin Books.
- Popper, K. (1963). *Conjectures and Refutations: The Growth of Scientific Knowledge*. London: Routledge.
- Priest, G. (2006). *In Contradiction: A Study of the Transconsistent* (Expanded ed.). Oxford: Clarendon Press.
- Quine, W. V. O. (1953). Two Dogmas of Empiricism. In *From a Logical Point of View*. Cambridge, MA.: Harvard University Press.

- Quine, W. V. O. (1970a). *Philosophical Progress in Language Theory*. *Metaphilosophy*, 1(1), 2-19.
- Quine, W. V. O., & Ullian, J. S. (1970b). *The Web of Belief*. New York: Random House.
- Rapaport, W. (1982). *Unsolvable Problems and Philosophical Progress*. *American Philosophical Quarterly*, 19(4), 289-298.
- Rawls, J. (1971). *A Theory of Justice*. Cambridge MA: Harvard University Press.
- Rescher, N. (1978). *Philosophical Disagreement: An essay Towards Orientational Pluralism in Metaphilosophy*. *Review of Metaphysics*, 32(2), 217-251.
- Rescher, N. (2006). *Philosophical Dialectics: An Essay on Metaphilosophy*. New York: State University of New York Press.
- Rondhuis, T., & Van Der Leeuw, K. (2000). *Performance and Progress in Philosophy*. *Thinking*, 23(1), 23-41.
- Rorty, R. (1998). *Truth and Progress: Philosophical Papers Volume 3*. Cambridge University Press: Cambridge.
- Russell, B. (1998). *The Problems of Philosophy* (2nd ed.). Oxford: Oxford University Press.
- Slade, C. (1997). *Conversing Across Communities: Relativism and Difference*. *Analytic Teaching*, 17(2), 67- 76.
- Smith, G. (2003). *Towards an Epistemology of Community of Inquiry*. *Critical and Creative Thinking*: 11(1), 31-39.
- Spencer, H. (1851). *Social Statics*. London: Chapman.
- Splitter, L. (2006). *Philosophy in a Crowded Curriculum*. *Critical and Creative Thinking: The Australasian Journal of Philosophy in Education*, 14(2), 4-14.
- Splitter, L., & Sharp, A. M. (1995). *Teaching for Better Thinking: The Classroom Community of Inquiry*. Melbourne: ACER.
- Sprod, T. (1993). *Books into Ideas: A Community of Inquiry*. Melbourne: Hawker Brownlow.
- Tishman, S., & Palmer, P. (2006). *Artful Thinking*. Project Zero, Harvard Graduate School of Education.
- Urban, W. M. (1926). *Progress in Philosophy in the Last Quarter Century*. *The Philosophical Review*, 35(2), 93-123.
- Warren, D. (1998). "How Many Angels can Dance on the Head of a Pin?": *The Many Kinds of Questions in Philosophy*. *Teaching Philosophy*, 21(3), 257-271.
- Wilks, S. (1995). *Critical and Creative Thinking: Strategies for Classroom Inquiry*. Melbourne: Eleanor curtain Publishing.
- Wittgenstein, L. (1961). *Tractatus Logico-Philosophicus* (D. F. Pears & B. F. McGuiness, Trans.). London: Routledge.
- Wittgenstein, L. (1972a). *Blue Book*. In *The Blue and Brown Books* (2nd ed.). Oxford: Blackwell.
- Wittgenstein, L. (1972b). *Brown Book*. In *The Blue and Brown Books* (2nd ed.). Oxford: Blackwell.
- Wittgenstein, L. (1991). *Philosophical Investigations* (G. E. M. Anscombe, Trans. 3rd ed.). Oxford: Blackwell.
- Wittgenstein, L. (1998). *Culture and Value* (P. Winch, Trans. revised ed.). Cambridge Mass.: Blackwell